



m.ilbeigi@yahoo.fr

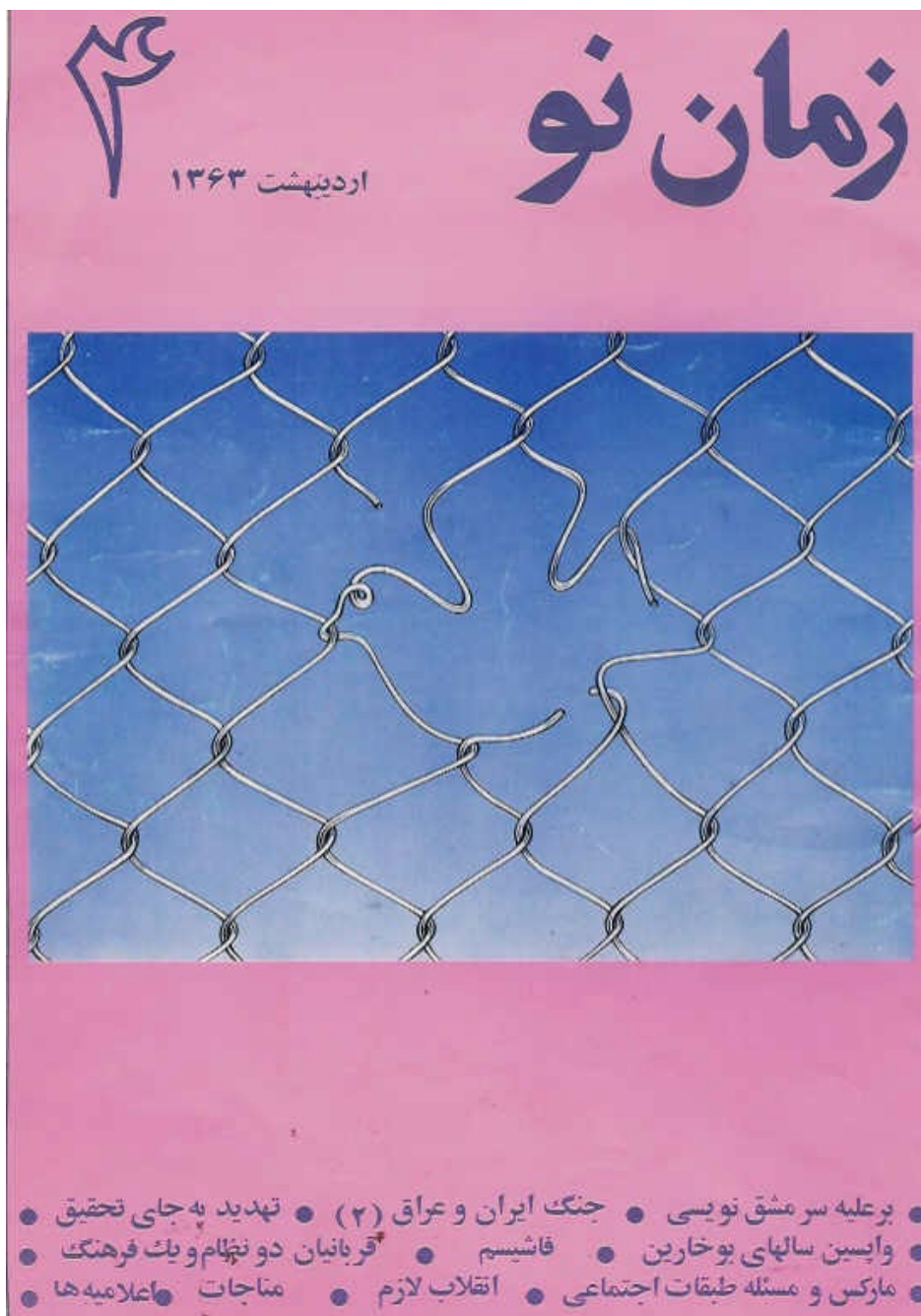
xalvat.info

نشر دیکران

از نگاه فریدون ایل بیگی	کتاب خانه خلوت	نشر دیکران	از نگاه دیکران	از این و آن نارنما	ایران در نشریات فرانسوی زبان
از نگاه م. ایل بیگی	آگاهی نامه	اوا و نما	عکسها و طرحها	فرستاده های دیکران	صفحات اول نشریات سالیان پیش

828

روی مدودف (برگردان : تورج اتابکی) : واپسین سالهای بوخارین



فهرست :

صفحه	مترجم	نویسنده	مطالب
۳	جلال.ب .	جلیل محمدقلی زاده	انقلاب لازم
۴	جلال.ب .	جلیل محمدقلی زاده	مناجات
۵	-	هما ناطق	قربانیا ن دونظا موبک فرهنگ
۱۲	تورچ اتا بگی	روی مدودف	واپسین روزهای بخارین
۲۸	-	سعید	جنگ ایران و عراق (۲)
۳۱	-	الف . رحیم .	برعلیه سرمشق نویسی
۳۷	-	الف . رحیم .	انحصار دولت
۴۸	بهمن		فاشیم
۴۸	روح الله عباسی	هانری لوفور	مارکس و مسئلهی طبقات اجتماعی
۵۹	-	-	تهدیده جای تحقیق
۶۱	-	-	اعلامیه های کارگری

شعریت جلد از: رودلف بارو
 از کتاب: آنان با گرگ ها رنجموره نمیکنند
 ترجمه آراها از آلمانی: باقرشاد
 طرح روی جلد از: U.G.Satho
 طرح صفحه ۴ از: کتاب جمعه شماره ۳۴

واپسین سالهای بوخارین

در آستان سال ۱۹۳۶، هنوز طلبه‌ی فاجعه‌ای کس در انتظار نیکلای ایوانوویچ بوخارین (۱)، و نیز کشورمان بود، بچشم نمی‌آمد. با وجود آن که ترور کیروف (۲)، و نیز برپا شدن چند محاکمه سیاسی - که در پی یکی از آنها زینوویف (۳) و کامنف (۴) محکوم به زندان شدند - از او خامس است اوضاع خبری دادند، اما هنوز برای اعضای پیشین - ایزووستیون زینوویف‌یستی - تروتسکیستی این امکان وجود داشت که با ابراز ندامت از "گناهان" گذشته‌شان، در برابر اختناق تاب بیاورند، و برای اعضای پیشین بوز - یسیون راست، و از جمله بوخارین هنوز حتی نیاز به چنین "ابراز ندامتی" دیده نمی‌شد.

در این زمان، بوخارین سخت درگیر مشغله‌اش به سردبیر ایزوستیا بود. نه می‌شدونه میتوان نفوذ برتری ایزوستیای آن زمان را با پروادا قیاس کرد. ایزوستیای که سردبیری اش - حتی پیش از شکست ایزووستیون راست به عهده بوخارین بود - در ایزوستیای می‌شد مطالبی نه چندان رسمی آورد. در حالیکه آنچه در پروادا می‌آمد، بیشتر همسنگ سابق: رنایه‌های حزبی بود. تکوین ایزوستیا، بمشابه روزنامه‌ی پرخونسده، وظیفه‌ی بود که بوخارین بسرپرورش کشیده بود، و جز موفقیت در مقطع ۳۶ - ۱۹۳۵، ایزوستیا مردمی ترین و پرخواننده‌ترین روزنامه شوروی بحساب می‌آمد. دومین وظیفه‌ی بوخارین برای خود می‌شناخت، همانا ارائه‌ی صیغه‌ای ضدانگیزستی به این روزنامه بود. و در این ربط هم او موفق گشته بود. کارکنان ایزوستیا خیلی زود تحت تاثیر بوخارین واقع شدند. او ساده و قابل دسترس بود، نه اینکه فقط در مراسم رسمی بتوان از او سترای گرفت. او در ربط با جهان روزنامه نگاری، از دانشی چشمگیر و ذوقی سرشار بهره داشت. تبحری عظیم و ظرافتی چشمگیر برای کار، از خمایش او بود. مقالاتی به امضای بوخارین غالباً در ایزوستیا چشم می‌خورد. در ربط با همکاران اش، از خود علاقه نشان میداد. خوش داشت روزهای تعطیلی را با آنها به گشت و گذار برورد. در طول این گشت و گذارها، هر کس در پی آن بود که بگونه‌ای در خلق سرگرمی ای از دیگری



۱) Nikolai Ivanovich Bukharin

۲) Kirov

۳) Zinoviev

۴) Kamenov

۵) Izvestia

۶) Pravda

پیشی بگیرد.

بودند.

در تصمیمات دفتر سیاسی، کسانی که قسرا بر بـوخـا رین با آنها به مذاکره بپردازند نیز مشخص شده بودند. از جمله اینان، انوباش (۱۱) سوسیال دمکرات اتریشی، از رهبران انترناسیونال دوم ویکی از نمایندگان برجسته "مارکسیسم اتریشی" بود از دیگر طرف های مذاکره پاره ای از منشویکهای روسی بودند که گویا نقش واسطه را در مذاکره با ایستی به گردن می گرفتند. چشم گیرترین چهره در میان اینان بوریس نیکلایوسکی (۱۲) بود. پنجاه و پنج ساله، روزنامه نگاری کهنه کار، نویسنده و تاریخ نگار او خود در خارج از کشور آرشویبزرگی از اسناد تاریخ جنبش سوسیال دمکراتیک و بلشویسم را فراهم آورده بود. از دیگر چهره ها، دان (۱۳) بود، رهبر منشویکها که در سال ۱۹۱۷ ریاست کمیته مرکزی اجرائی شوراها را بعهده داشت. نیکلایوسکی درست پس از انقلاب اکتبر به اروپای غربی مهاجرت کرد. اما در آن سال ۱۹۲۲، یعنی تا هنگامی که تحت عنوان "دشمن دولت شوروی" اخراج شد، در روسیه می زیست. بوخارین سخما اکثر سوسیال دمکرات ها شای را که دفتر سیاسی بعنوان طرف مذاکره معرفی کرده بود، می شناخت هر چند که از سال ۱۹۱۷ به این طرف، دیگر ندیده بوده شان. بوخارین پیشنها دسفر را با رغبت پذیرفت. با وجود وقتتی زیاد دخود را برای آن آماده کرد. هر چند تماس بیسن بلشویکها و سوسیال دمکرات ها برای خرید و پناسخه برداری از آثار منتشر شده مارکس و انگلس از مدت ها پیش برقرار شده بود، و بویژه پاپیه گذار انستیتوی مارکس - انگلس (که بعدها نام انستیتوی مارکس - انگلس - لنین را گرفت)، دیویسد ربا زانف (۱۴) در این زمینه، بسیار تلاش کرده بود، اما تفاوت فاحشی بین فضای حاکم میانه ی دهه ۲۰ و آن چه در دهه ۳۰ می گذشت، وجود داشت. تا آنجا که من می دانم، در آن زمان هیچ خبری در روزنامه های شوروی در ربط با برپاشی چنین هیئتی، وظایف اش و تماس های پیش بینی شده آن، درج نشد. اما روزنامه های غربی پیرامون آن فراوان نوشتند.

هیئت برهبری بوخارین، نخست به نروژ، دانمارک و دیگر کشورها رفت و سپس برای زمانی طولانی در پارلیمنس اقامت کرد. اقامتگاه بوخارین، آروزف و آدروتسکی در

خانه بوخارین همچنان در کرملین بود. در ربط با کمیته مرکزی حزب نیز، اودیگر نه عضواصلی آن، بل عضو علی البدل بحساب می آمد. در زمینه کار سردبیری اش، و همینطور در مناسبات با دوستانش همچنان وفا دار مانسده بود. او هیچگاه پشت سراستالین، از او با از سیاست ها پیش بد نمی گفت. البته مسائل زیادی وجود داشت که او از آن های خبری بود. و پاره ای مسائل دیگر را نیز نا دیده می گرفت اما بهر رو، او از مشکلات عدیده ای که کشورش با آن روبرو بود، بویژه مسائل دهقانان، بی اطلاع نبود. نامه های فراوانی از خوانندگان روزنامه از سراسر کشور به سردبیری میرسید و بوخارین ملزم به خواندن اکثر آن ها بود. اما حتی این امر نیز در مواضع اودیگر گونی ای نیافرید. در آن ماهها، اوحی با واپسین همفکران اش در اپوزیسیون، یعنی تومسکی (۷) و ریکف (۸) نیز دیداری نداشت.

سفر بوخارین به پاریس

در بهار سال ۱۹۳۶، مسئله ی خرید برخی از آرشیو مارکس - انگلس، عمدتا از سوسیال دمکرات های آلمان مطرح شد در آن زمان آلمان تحت سیطره فاشیسم بود، و حزب سوسیال دمکرات آلمان، همچون حزب کمونیست غیر قانونی اعلام شده بود. سازمان های این حزب فروپاشیده و بسیاری از فعالین اش دستگیر شده و یکام اردوگاه های مرگ افتاده بودند. اکثریت رهبری در مهاجرت بسر می برد، و تسوده ی آرشیو حزب، که مارکس و انگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم پیوندی نزدیک با آن داشتند، اکنون به دیگر کشورهای غرب، و بویژه کشورهایی که سوسیالیست ها در مستند قدرت بودند، منتقل شده بود. سوسیال دمکرات های آلمان در پی آن بودند تا بخشی از این اسناد با ارزش را به دولت شوروی بفروشند. (البته با چنین چشم داشتی که نسخه ای از آن را برای خود نگاه دارند). بوخارین از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بعنوان رئیس هیئت اعزامی برای مذاکره و خرید آرشیو مذکور، انتخاب شد. در این که می شد کسی بهر از بوخارین را در کمیته مرکزی، برای این کار انتخاب کرد، جای تردید است. در هیئت مذکور همچنین آدوراتسکی (۹) - کارمند برجسته انستیتوی مارکس - انگلس - لنین، و آروزف (۱۰) که عضویت اش در حزب به سال ۱۹۰۷ برمی گشت، و در آن زمان نویسنده ای سرشناس و همینطور چهره ای سیاسی بود، حضور داشتند. دیگرانی هم در هیئت اعزامی حضور داشتند که هر چند کمتر سرشناس، اما متنفسد

۱۱) Ottobauer

۱۲) Nicolayevsky

۱۳) Dan

۱۴) David Ryazanov

۷) Tomsy

۸) Rykov

۹) Adoratsky

۱۰) Arosev

پاریس، هتل معروف لوکرسیا (۱۵) بودواطق هایشان در مجاورت یکدیگر. در ماه آوریل همسریوخارین، آنا میخا-
 ئیلونا لارینا (۱۶) برای دیدار بوخارین به پاریس رفت
 آن زمان آنا میخا ئیلونا بیست ساله بود. بوخارین پیش
 از این ازدواج، دوبار دیگر نیز ازدواج کرده بود. آنوقتها
 ازدواج - چون طلاق - نسبتاً ساده بود. بوخارین زهمسر
 دومش دختری داشت با نام اوستلنا (۱۷)، که بهنگام آخرین
 ازدواج پدرش، ده، یازده ساله بود. آنا میخا ئیلونا از
 خانواده‌ای با پیشینه‌ی انقلابی می‌آمد. او از کودکی با
 رهبران بلشویک و از جمله بوخارین بخوبی آشنا بود. چرا
 که بوخارین اغلب به دیدار همکاران و رفقایش در کرملمین و
 خانه‌های دولتی میرفت و دوست داشت با بچه‌ها بازی کند.
 آنا میخا ئیلونا در نوزده سالگی زنی با خیره‌کننده‌ای بسر
 خورد آریود. در سال ۱۹۳۵ او با بوخارین، که در آن زمان چهل
 و هشت ساله بود، ازدواج کرد، و برای زندگی به کرملمین آمد.
 محل سکونت اینان در کرملمین، خانه‌ای بود که تا سال ۱۹۳۲
 ، استالین در آن بسر می‌برد. اما پس از خودکشی
 بندزه‌الیلویوا (۱۸)، استالین به این بهانه که زندگی در
 آنجا دیگر برایش مشکل شده، از بوخارین خواست تا خانه‌اش
 را با او عوض کند. استالین نیز آنا لارینا را می‌شناخت و به
 هنگام شنیدن خبر ازدواج به لارینا تلفنی تبریک گفت. درست
 پس از ازدواج بوخارین، روزی استالین او را با همسرش در
 کرملمین دید و گفت:

"حتی اینجام توانستی از من جلو بزنی!"

هنگامی که همسریوخارین به پاریس رفت، مزاکره
 برای آرشیدراوچ خود بود. بعدها خاطراتی در غرب نشر
 یافت که نویسندگان شان پیرامون ملاقات خود با بوخارین،
 بحث‌ها و گشت‌های شبانه شان با او، و نیز دیدارهای پیش
 بینی نشده‌ی بوخارین (فی‌المثل دیدارن) چیزها نوشتند.
 این خاطرات شامل بسیاری مطالب جعلی است. در حقیقت
 بوخارین در ملاقات‌هایش با منشویک‌ها و سوسیال دمکرات‌ها
 بسیار محتاط بود. هر وقت کسی از اینان برای ملاقات به
 هتل محل اقامت او می‌آمد، بوخارین به مثابه یک قاعده
 برای لحظه‌ای عذر می‌خواست، و از اتاق مجاور آدرتسکی و
 آرزوف را برای شرکت در گفتگو فرا می‌خواند. پلیس فرانسسه
 نیز مخفیانه حرکات فعالیت‌های بوخارین را زیر نظر داشته
 چرا که می‌ترسید به دلیل حضور بسیاری از نمایندگان* مهاجران
 روس سفید در پاریس، سوء قصدی به جان بوخارین صورت گیرد.
 یک بار پلیس خبری دال بر زمینه‌سازی چنین اقدامی دریافت
 کرد و برای دوروز محل اقامت او را به محاصره‌ی خود درآورد.
 پس از این حادثه، بوخارین سریعاً به سفارت شوروی نقل مکان
 کرد و تا پایان ما موریت‌اش در آنجا بسر برد. سرآفراینکه،
 تردیدی هم نیست که حرکات بوخارین در پاریس مخفیانه از

سوی ما مورین ن. ک. و. د. د. (۱۹) کنترل می‌شد. گسیل
 این ما مورین به پاریس با این هدف صورت گرفته بود، که اگر
 بوخارین موردی را از آرزوف و آدرتسکی پنهان کند، آنها
 در جریان باشند. با در نظر داشت تمام این عوامل، بسختی
 میتوان از حرکات و گشت‌وگذار آزادانه‌ی بوخارین در پاریس
 سخن گفت، نویسندگان پاره‌ای از این خاطرات که اخیراً هم
 به چاپ رسیده، حتی مدعی آنند که بوخارین نه تنها در
 گفتگوها پیش با اینان، فعالیت‌های زیانبار استالین را به
 نقد می‌کشید و می‌گفت: "این مرد خیلی زودهمه‌ی ما را نابود
 خواهد کرد"، بل حتی درباره‌ی امکان اقامت خویش در خارج
 نیز با اینان به گفتگو نشسته بوده و با اینکه گویا دوستان
 بوخارین تلاش می‌کردند تا او را به زندگی در خارج متقاعد
 کنند و او نیز بر این تمیز کرده است. به‌تعمای این‌ها با دیدن
 تردید نگرید. در بهار ۱۹۳۶، حتی در ده‌ی بالی رهبری حزب
 نیز از ناامیدی نشانی نبود. این جوتنها در پایان سال ۱۹۳۶
 حاکم شد و در تمام طول سال ۱۹۳۷ روبه‌قوت‌شده. در آغاز،
 شرایط وحال و هوا بسیار متغیر بود و تقریباً از ماه به ماه
 دیگر دگرگون می‌شد.

بازگشت به مسکو

از آنجا که لارینا آخرین ماه دوران حاملگی‌اش را
 می‌گذراند، نمی‌توانست برای مدتی طولانی در پاریس بماند.
 او از پاریس به مسکو پرواز کرد، و در اول ماه مه ۱۹۳۶ او را مسکو
 شد. پس از ۸ روز پسریوخارین بدنیا آمد. پسری که او را
 یوری (۲۰) نام نهاد. یک ماه بعد از آن هم بوخارین به
 مسکو بازگشت. ما موریت‌اش به سنگ خورده بود، و میانجی‌گری
 هم با ناکا می‌روبروشده بود، چرا که استالین می‌پنداشت که
 سوسیال دمکرات‌ها بی‌ای زیاده‌ی را برای آرشیدراوچ
 - انگلس مطالبه می‌کنند. آیا تمام این سفر که از سیوی
 استالین پیش‌تر شده بود، تنها زمینه‌سازی ای بود برای
 اینکه بعدها بوخارین متهم به تماس با منشویک‌ها و خیانت
 به کشورش شود؟ این بسیار محتمل است. در طول محاکمه‌ی
 پیروان "تیمان راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها" از بوخارین
 خواسته شد تا شهادت دهد که در "طول سفر سال ۱۹۳۶ خود، با
 نیکلایوفسکی که بار رهبری منشویک‌ها پیوند نزدیکی داشت،
 تماس گرفته است." بوخارین در جریان محاکمه گفت که "به
 دنبال بحثی که با نیکلایوفسکی داشتم، متوجه شدم که او

۱۹) ن. ک. و. د. (کمیساریای خلق در امور داخله). به سال ۱۹۳۴
 و در پی انحلال گ. پ. یو. (G.P.U.) تشکیل شد. نخستین
 مسئول آن یاگدا بود که تا سال ۱۹۳۶ یعنی تا زمان برکناری
 محاکمه‌اش ریاست آن را بعهده داشت. پس از او تا سال
 ۱۹۳۸، یژف و از این تاریخ تا سال ۱۹۴۱ یعنی تا زمانی که به
 ن. ک. گ. ب. (N.K.G.B.) تغییر نام داد، بریاست مسئول
 آن گردید. (مترجم فارسی)

۱۵) Lucrétia ۱۶) Anna Mikhailovna Larina
 ۱۷) Svetlana ۱۸) Nadezhda Alliluyeva

اتفاق بین راست‌گرایان، زینوویف‌یست‌ها، کامنف‌یست‌ها و تروتسکیست‌ها، و بطور کلی از تمامی کارهای انجام‌شده و از جمله پلانفرم ریوتین (۲۱) آگاه است. جمع بست ما با ز بحث جامعی که با یکدیگر داشتیم این بود که: "هرگاه مرکزیت راست و یا همسگالانش، یا بطوررده‌ی بالائی سازمان توطئه، از هم فروپاشد بتوان از طریق نیکلایوفسکی با رهبران انترناسیونال دوم به توافق رسید تا در روزنامه‌های کارزاری تبلیغاتی را سازمان داد." (۲۲) یوخاریس حتی گامی فراتر نهد و شهادت داد که به هنگام اقامت اش در خارج با سوسیال رولوسیونر مشهور مارک ویشن‌یاک (۲۳) رئیس پیشین مجلس موسسان تماس داشته است. به شهادت یوخاریس هم نیکلایوفسکی وهم ویشن‌یاک با جریان‌های عمده‌ی "مرکز" و راست و چپ آشنا بودند. از کدام طریق می‌توان مکشوف که از طریق ریگف.

گفتگو برای خرید اسناد به هیچ روی موفقیت‌آمیز نبود. یوخاریس پس از بازگشت به مسکو، برای مدتی در منسزل‌اش واقع در کرملین زندگی کرد. سپس به فکر گذراندن تعطیلات در پامیر (۲۴) افتاد. او و هر از چندگاه دست‌ازکار کشیده، به کوهستان می‌رفت این بار قرقیزستان (۲۵) را انتخاب کرد. به همراه منشی‌اش که گویا مریض حال بود به آنجا رفت. منشی او دوست شخصی‌اش نبود، و احتمال آن نیز می‌رفت که از سوی ن. ک. و. د. برای زیر نظر گرفتن فعالیت‌های یوخاریس گمارده شده باشد. یوخاریس در پامیر از ژوئیه و یا آغاز اوت وارد قرقیزستان شد. و بلافاصله همراه همکارش به کوهستان رفت. به احتمالی راهنمایان محلی نیز همراهی‌شان کردند. در آن زمان هنوز ادبوی ترانزیستوری وجود نداشته بنا بر این رابطه یوخاریس با دنیای خارج بطور کلی قطع شده بود.

به تاریخ ۱۵ اوت، محاکمه‌ی زینوویف، کامنف و پیروانشان در مسکو در ساختمان اتحادیه‌های کارگری دوباره از سر گرفته شد. این بار آنان، نه تنها به "مسئولیت اخلاقی" در قبال ترور کیرف متهم شدند، بل سازمان دهنده‌ی واسطه‌ی این حرکت تروریستی و باره‌ای دیگر از جنایات، و از جمله زمینه‌سازی ترور اعضای دفتر سیاسی، نیز شناخته شدند. برخی از متهمین، از جمله زینوویف اقرارشان در بازجویی نخستین، بگونه‌ای نامنتظر به تماس‌های "جنایت کارانه‌ی" خود با یوخاریس، ریگف و تومسکی، از اپوزیسیون

پیشین راست، رادک (۲۶)، بیانا کف (۲۷)، سوکولینکف (۲۸)، سی ربیاکف (۲۹) و تروتسکیست سابق: شیلیا پیتینکف (۳۰) رهبر اپوزیسیون کارگری ۱۹۲۱، و باره‌ای دیگر از مخالفین که تا اوت ۱۹۳۶ دستگیر نشده بودند و آزادانه زندگی می‌کردند، شهادت دادند.

در این زمان، یوخاریس، بسیار دور از مسکو در کوه‌های پامیر بسر می‌برد. اما بلافاصله پس از آغاز محاکمه در مسکو، منشی یوخاریس بیما رشد (یا شاید تظا هره به بیماری کرد) و یوخاریس به فرونز (۳۱) بازگشت. برای نخستین بار در فرونز بود که پیرامون محاکماتی که در مسکو جریان داشت، چیزهایی شنید. با خواندن خبرهای روزنامه‌ها، یک‌خورده هر چند که هنوز آگاهانه جانیدار مواضع استالین و دفتر سیاسی حزب بود، اما یک بار پیش از این نیز با آغاز نخستین دور محاکمات تعادل روانی خود را از دست داده بود. به‌سسال ۱۹۳۵ هنگامی که نخستین دور محاکمه‌ی کامنف و زینوویسکف آغاز شد، یوخاریس آن را به مثابه ضرورتی پذیرفت. چرا که کیرف که او دوستش می‌داشت، ترور شده بود و تروریست هم زینوویف ایست‌ها از آب درآمده بود. گفته شد که زینوویف ایست‌های سرهبری کولوتانف (۲۲) جریان تبرور را ترتیب داده بودند و برای همین کارآنان محاکمه و تیسر باران شدند. یوخاریس دلیلی نمی‌یافت تا چنین روایتی را پروکاسیون بیانگارد. او اطلاعاتی را که در ربط با مرگ کیرف در نامه‌ی کمیته مرکزی به سازمان‌های حزبی آمده بود، و نیز اتهامات وارده بر زینوویف (مسئولیت اخلاقی) و هوادار مسلح‌اش را در دادگاه‌ها که در آغاز سال ۱۹۳۵ تشکیل شده بود، در بحث پذیرفته بود. فزون بر این، یوخاریس بسر این باور بود که دیگر اوضاع و احوال تغییر کرده و زینوویف و کامنف در قیاس با ۱۸ ماه پیش، مطمئناً بیشتر در مظان اتهام اند. او با گودا (۳۳) را چون بسیاری دیگر از چکیست‌ها (۳۴) خوب می‌شناخت. اما نمی‌توانست باور کند که اینان قادر باشند تا از طریق شکنجه و آزار اعتراف بگیرند.

از سوی دیگر یوخاریس نمی‌توانست بپذیرد که زینوویف و کامنف برای تأثیرگذاری جمعی، به نادرست‌پای مخالفین پیشین خود، از جمله به چنین جنایات وحشتناکی بکشانند. او روز آخر، یا ما قبل آخر دادگاه وارد فرونز شد. گسزارش جریان دادگاه نه تنها در روزنامه‌های مسکو - که یکی دو روز طول می‌کشید تا به فرونز برسد - بل در روزنامه‌های

(۲۱) Ryutin و در استان انقلاب به مقوف بلشویکها پیوسته افسار رتش سرخ و سردبیر روزنامه آن شد. بعدها به هیئت یکی از مقربین او گداتف در آمدوبه سال ۱۹۲۸ سخنگوی راستگرایان گردید. در سال ۱۹۳۲ تلاش کرد تا تمامی اپوزیسیون‌های موجود را علیه استالین به وحدت عمل بکشاند (پلانفرم ریوتین) در جریان تصفیه‌های استالینی جزو ناپدیدشدگان بود. (مترجم فارسی)

(۲۲) "در باره فعالیت‌های ضد شوروی" پیمان راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها"، گزارش جریان دادگاه "مسکو ۱۹۳۸"

(۲۳) Kirghizia (۲۴) Pamiir (۲۵) Mark Vishnyak

(۲۶) Radek

(۲۷) Pyatakov (۲۸) Sokolnikov (۲۹) Sere bryakov

(۳۰) Shlyapnikov (۳۱) Frunz (۳۲) Koiatanov (۳۳) Yagoda

(۳۴) چکا (Cheka) کمیسیون فوق العاده. نخستین تشکیلات پلیس سیاسی شوروی که بنا به پیشنهاد لنین و بدنبال دومین کنگره شوراها، به سال ۱۹۱۷ به ریاست در زینسکی برپا شد. (مترجم فارسی)

محلّی نیز آمده بود. بوخارین فوراً تلگرافی به یاگودا و استالین فرستاد و از آنان خواست تا اجرای احکام محکومیت متهمین را به تعویق بیا نندازند. (تردید نداشت که احکام صادره چیزی جز اعدام نخواهد بود). او در تلگراف خود تقاضای رودررویی با متهمین را کرده بود تا بتوانند به آنها ماتشان پاسخ گوید. اما هنوز در فرونز بود که خبر اجرای احکام را شنید.

مهلتی موقتی

بوخارین انتظار داشت تا به هنگام اقامت در فرونز دستگیر نشود. اما این امر واقع شد. با بجا گذاشتن همه چیز در قریزستان، با نخستین پرواز خود را به مسکو رساند. در آن زمان فاصله‌ی زمانی بین فرونز و مسکو - حتی با هواپیما - بیش از ۲۴ ساعت بود. روز بعد، تلفنی به آن‌ها میخائیلوناس اطلاع داده شد که برای استقبال از شوهرش به فرودگاه بروید. او در آن روزها از ناروشتی اوضاع به ستوه آمده بود. او و نه تنها نامه‌ای از همسرش نداشت، بل هر روز نیز گزارش اقراریه متهمین را در روزنامه‌ها می‌خواند. از جمله‌ی این اقراریه‌ها، آنها ماتی بود که به شوهرش وارد می‌آمد، آنها ماتی که او به هیچ روی باورش نداشت.

آن‌ها میخائیلوناس با اتوموبیلی که هنوز در اختیار بوخارین بود (و راننده‌اش نیز سخت سرسپرده‌ی نیکولای ایوانویچ بود) به فرودگاه رفت. در آن زمان فرودگاه در آن سوی جاده‌ی لنینگراد، جایی که اکنون ایستگاه "فرودگاه" متروی مسکو است، قرار داشت. آن‌ها با اندکی تاخیر به فرودگاه رسید. بوخارین پیش از او رسیده و در گوشه‌ای تاقی در حال لیکه‌سری را در میان دست‌ها گرفته تا شناخته نشود، نشسته بود. آن‌ها میخائیلوناس و راننده، بسوی او شتافتند:

- سلام نیکولای، با شوهریم خونه.
- کدوم خونه؟
- خونه‌ی کرملین.
- می‌زارن بریم تو کرملین؟
- فعلاً که اونجا زندگی می‌کنیم.
- پس کمک کنین تا خودمو مخفی کنم، نمی‌خواهم کسی منو ببینه.

بوخارین با گفتن این جمله بسوی اتوموبیل شتافت. بوخارین به محض ورودش به کرملین به استالین تلفن کرد. اما استالین در مسکو نبود. او پس از محاکمه و تبریر با متهمین برای تعطیلات به سوچی (۲۵) رفته بود. بوخارین برای او نامه‌ای با لابلند نوشت که با "کبای عزیز" آغاز می‌شد. چند روز پس از آن به ندرت جایی رفت، کسی هم نتوانید دیدارش آمدونه تلفنی کرد. او و پیرامون محاکمات با همسرش به گفتگو نشست و منتظر عدش ساخت که به هیچ روی گناهی مرتکب نشده است. همسر جوان او "گناها" زینوویف را نیز با ورنداشت - توجه فکری کنی؟

از شوهرش چنین پرسید.

- آیا زینوویف یا کا منف میتونند فدا تلکیرف باشن؟

- اما اون با شهادتشان دارن منومی کشن.

اینگونه بوخارین پاسخ گفت

و رای همه‌ی اینها، خودکشی تومسکی بود که بوخارین راست تکان داد. حال و هوای راکه خودکشی در آن واقع شده بود نمی‌دانست. او از دیدار استالین و تومسکی - در خانه تومسکی - از جدلشان و اینکه استالین با بطوری شراب به دیدار تومسکی رفته بود، خبر نداشت. او هم چنین نمی‌دانست که تومسکی پس از مجادله‌ای کوتاه با استالین، فریاد دیرآوردده بود که: "برو بیرون، زود برو بیرون" و سپس صدای شلیک گلوله. این بعد از آنکه استالین با طشما نینه همچنان که بطوری شراب را در دست داشت و خانه‌ها ترک گفته بود، اتفاق افتاد. ریکوف نیز در صد خودکشی برآ آمده بود، اما مسابستگانش - تقریباً بزور - مانع‌اش شده بودند. بوخارین بر این باور بود که خودکشی تومسکی، سبب تباهی همه‌ی شان خواهد شد. البته چنین باوری برخاسته از نوعی پذیرش گنهکاری رهبران اوپوزیسیون پیشین راست بود. اما بعدها، ریکوف در یکی از جلسات کمیته‌ی مرکزی حزب به او گفت: "تومسکی زیرک‌ترین ما از آب درآمد!"

در طول محاکمه‌ی زینوویف و رفقای زمان نگون بختی‌اش، در اوّل اوت ۱۹۳۶، دادستان عمومی شوروی، ویشینسکی (۳۶)، در ربط با مشارکت بوخارین، ریکوف، تومسکی، رادک و دیگران که نامشان در جریان دادگاه آمده بود در "توطئه‌ای بر علیه انقلاب"، به نقد دستور عمل آغاز تحقیقات را ماکرد. مشکل بتوان گفت که این امر چگونه جریان یافت، اما آن زمان بازجویی و مقابله‌ای در کنار نبود. بوخارین خانه‌اش را ترک نگفت، البته دیگر در دفتر سردبیری ایزوستیا نیز حاضر نشد، هرچند که عبارت "سردبیرین: آ. بوخارین" همچنان در آخرین صفحه‌ی هر شماره‌ی روزنامه به چشم می‌خورد. "تحقیق" به سرعت انجام گرفت. در ۱۶ سپتامبر، از سوی دادستان عمومی شوروی بیانیه‌ای در ربط با نتایج تحقیقاتی که "با در نظر داشت اقراریه‌ی برخی از متهمین در جریان محاکمه گروه تروریست‌های تروتسکیست - زینوویف ایست پیرامون مشارکت گونه‌گون. بوخارین و آ. ریکوف در اقدامات ضد انقلابی ارائه شده بود"، در روزنامه‌ها نشر یافت. بر اساس این بیانیه، "تحقیقات انجام شده، فقدان هرگونه ادله‌ی قضایی برای محکومیت آن بوخارین و آ. ریکوف را اثبات و در نتیجه، انجام تحقیقات بیشتر در این زمینه را متوقف" میکرد. بوخارین نفس راحتی کشید. در آن لحظه، او متوجه مفهوم دوپهلوی "ادله قضایی" یا اینکه چرا بیا نیه تنها به او ریکوف اشاره کرده بود، نشد. خسته از تنش‌ها، تصمیم گرفت تا با همسر، فرزند و پرستار فرزندش به ویلائی خارج از شهر برود. او ویلائی از آن خود نداشت، اما به مثابه‌ی نماینده‌ی عضویت کمیته‌ی مرکزی حق استفاده از ویلاهای دولتی را صاحب بود.

روز بعد، دیروقت بود که کارل رادک با عجله به دیدن اش آمد. رادک سیاستمداری کارگشته، کلبی، اما زرنگ و شوخ طبع بود. او در سالهای نخست پس از انقلاب به هیچ روی با بوخارین نزدیک نبود. در میان دهه ۲۰، رادک بسطه اپوزیسیون چپ پیوست و به مقابله با استالین و بوخارین برآمد. در همان سال روانه‌ی تبعیدگردید، اما خیلی زود تسلیم استالین شد. او از آن پس در تمامی سخنرانی‌ها، مقالات و حتی محاورات شخصی‌اش، از هواداری تروتسکی دست شست و به ستایش استالین برخاست. رادک همچنان به عنوان مفسر سیاسی ای مجرب، قاطع باقی ماند و بوخارین او را به کار در اپوزیسیون می‌کشید. با گذشت زمان، بوخارین نه تنها در پی آن بود تا از اپوزیسیون روزنامه‌ای برخوردار باشد، بل تحکیم صیقلی ضدفاشیستی را نیز برای آن قائل بود. رادک درست به دردهمین کار می‌خورد. او مقالاتی چند در این ربط برای اپوزیسیون نوشت. مقالاتی که به تدقیق هرچه روشن تر و منسجم تر فاشیسم برمی‌آمد.

رادک، در حالی که وحشتی محض سراپایش را گرفته بود، به دیدار بوخارین آمد. او بوخارین را متقاعد کرد که به هیچ روی در فعالیت‌های "فدائولایی" و "تروریستی" "محور زینوویف ایستی - تروتسکیستی" مشارکت نداشته است. او از بوخارین خواست تا بلافاصله پس از دستگیری‌اش به استالین بنویسد. "می‌دونی که در بیانیه‌ی داستانی‌ها از بوخارین و ریکف نام برده‌اند، در ربط با دیگران هیچی نیومده". به این دلیل، رادک مطمئن بود که به زودی دستگیر خواهد شد. رادک به بوخارین التماس می‌کرد:

"از استالین بخواه، به موردمن خودش رسیدگی کند و نذاره که یا گودا دخالتی داشته باشه. مورد بلونکین (۳۷) را یادش بیار. "بلومکین سوسیال رولوسیونر چپ سابق کسی بود که سفیر آلمان میرباخ (۳۸) را ترور کرده بود (۳۹). پس از دستگیری‌اش بلافاصله اظهارندامت کرد و از سوسیالیست رولوسیونرها برید. او نه تنها مورد عفو واقع شد، بل خیلی زود به هیئت کارکنان چکا درآمد، و حضورش را در بشپاری از اقدامات چکا نشان داد. برای مدتی او فرمانده قطب‌ساز تروتسکی شد و تحت تأثیر افکار او قرار گرفت، با این وجود همچنان مقام خود را در گ. پ. ژ. (۴۰) حفظ کرد و موازین های متعددی را از سوی گ. پ. ژ. در داخل و خارج شوروی به عهده گرفت. در طول یکی از سفرهایش به ترکیه به دیدار تروتسکی شتافت. تروتسکی که ساده لوحانه به وفاداری

۳۷) Blumkin

۳۸) Mirbach

۳۹) بنا به روایتی که نادر دژداندلستا (Nadezhda) در کتابش با نام "امید در برابر امید" آورده، بلومکین به هنگام ترور سفیر آلمان، عضو چکا بود.

۴۰) گ. پ. ژ. (G.P.U.)؛ بدنبال انحلال چکا در سال ۱۹۲۲، گ. پ. ژ. به مثابه دادم‌دهنده فعالیت‌های آن برپا شد. در نخستین گام‌های فرآیند اشتراکی کردن زمین، از قدرت چشم‌گیری برخوردار بود. در سال ۱۹۳۴ منحل شد. (مترجم‌فا: سی.)

پیروان نوین خویش با ورداشت، نامه‌ای مطول به رادک نوشت و از بلونکین خواست که نامه را به رادک برسانند. بلونکین نیز این کار را کرد، اما رادک نامه مذکور را سر بسته، مستقیم به یا گودا سپرد، و یا گودا نیز البته نامه را تسلیم استالین کرد. بلونکین بلافاصله دستگیر و تیرباران شد. رادک بر این باور بود که با چنین کاری، وفاداری خویش را به استالین ثابت کرده است. اما او استالین را خوب نمی‌شناخت. استالین هرگز ریشخندهای برای رادک را فراموش نکرده بود. چه بسیار از این کنایه‌ها که عمری بیشتر از هر دوی اینان پیدا کرده‌اند و در یادها ماندند.

رادک به فاصله‌ی یکی دو روز پس از گفتگوی شبانه‌اش با بوخارین دستگیر شد. بوخارین نیز بلافاصله پس از شنیدن خبر - همانگونه که قولش را داده بود - نامه‌ای به استالین نوشت، و تمامی آنچه را که رادک گفته بود، در آن آورد. نامه‌اش را با این عبارت ناشایست به پایان برد: "همه از یک قماش کسی چه میدونه؟"

از یا گودا تا یژف

استالین تقریباً تمام سپتامبر ۱۹۳۶ را در ویلای شخصی‌اش در سوچی گذراند. در ۲۵ سپتامبر استالین و ژدانسف (۴۲) تلگرافی به مسکو خطاب به کارکا نوپ (۴۳)، مولوتوف (۴۴) و دیگر اعضای دفتر سیاسی فرستاده، در آن خواستار برکناری هر چه سریع‌تر یا گودا از مقام کمیساریای خلق در امور داخله و برگراری یژف شدند.

یژف خیلی سریع خود را برکنار کرده بود. در آن رات حزبی، او کارگر نسبتاً جوانی به شمار می‌آمد. ۲۵ سال داشت و به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب درآمد. ۱۸ ماه پیش از این نیز او را به عنوان منشی کمیته‌ی مرکزی و مسئول کمیسیون بازرسی حزب انتخاب کرده بودند. در وهله‌ی نخست به نظر نمی‌آمد که برکناری یا گودا و برگماری یژف، به مثابه طبیعی تشدید ترور باشد. تنها پاره‌ای کسان از محتوای تلگرام استالین - ژدانسف یا خبر بودند. تلگرافی که در آن دلیل برکناری یا گودا، همانا "تعطیل ۴ ساله گ. پ. ژ. در شناساندن پیمان تروتسکیستی - زینوویف ایستی ذکر شده بود". در طول پانزدهم ۱۹۳۶، دانه‌ی اختناق بالنسبه کمتر بود، اما این خود دلایلی سیاسی داشت. بحث و پذیرش قانون اساسی نوین شوروی - که بوخارین در جریان تدوین آن به مثابه عضو کمیسیون قانون اساسی نقش چشمگیر داشت - و نیز این حقیقت که یژف برای بازسازی گ. پ. ژ. که از یا گودا به ارت برده بود، به زمان نیاز داشت.

یژف پیش از برگماری به این مقام چند ماهی همگام با کمیته‌ی مرکزی حزب، فعالیت‌های گ. پ. ژ. را زیر نظر گرفته بود. هنگامی که کمیسر امور داخله شد، تمامی پیروان یا گودا را اخراج کرد و کارکنان جدیدی را که به خوبی

۴۱) Yeshov ۴۲) Zhdanov

۴۳) Kaganovich ۴۴) Molotov

می‌شناختن و از وفاداری شان به خود اطمینان داشت، به مقدمات حساس برگردد، اما در مجموع نیز نباید در نقشی که بیژف به عهده گرفته بود، راه افراق پیمود. بیژف از کارهای سابقه دارن ک. و. د. نبوده، و بنا بر این از ویژگی‌ها و گونه‌گونی‌های این تخصص خبر نداشت، او فاقد دانش ضروری برای کار در رشته پیچیده‌ی اطلاعات و ضد اطلاعات بود. به همین دلیل نیز نمی‌توانست آپارات به نقد موجود ن. ک. و. د. را از سر تا به پا دگرگون کند، تغییراتی چند در آپارات پدید آمد، اما از آنجا که نزدیک‌ترین مشاورینی که بیژف برای خود انتخاب کرده بود اکثرًا از چکیست‌های حرفه‌ای بودند، این تغییرات نمی‌توانست دامنه‌ای چند ان گسترده داشته باشد. معاون و نزدیک‌ترین مشاورش، کسی که سازمانده محاکمات آتی از آپارات مد، کسی جز اکوسکی (۴۵)، مسئول ن. ک. و. د. لنین‌نگر ادنی بود.

در پی فرمان استالین - که بیژف کورکورانه و برده‌وار اجراش کرد - کمیساریای نوین خلق دست به کار اععمال اختناق نوین و زمینه‌سازی محاکمات جدید شد. برنامهای اعمال چنین اختناقی نه در مرکز ن. ک. و. د.، که در مغز استالین نطفه بسته بود. در طول پانزده سال بسیاری از تروتسکیست‌های پیشین دستگیر شدند: رادک، سوکولینکف، سیربریاکف و دیگران. با این دستگیری‌ها، زمینه‌سازی برپاشی محاکمات نوین، به گونه‌ای جدی آغاز شد. موفقیت محاکمه زینوویف، کامف و دیگران، استالین را تشویق کرد تا محاکمات جدید را هر چه بیشتر "علنی" کند. نه تنها نمایندگان از مردم به حضور در محاکمات دعوت شده بودند، بل از خبرنگاران خارجی و برخی از شخصیت‌های غربی نیز دعوت بعمل آمده بود.

گرچه در آغاز سال ۱۹۳۶، دادستان عمومی شوروی پان تحقیقات درمه دشمارکت بوخارین و ریکف را اعلام کرده بود، اما کمیسار جدید، ادامه‌ی تحقیق در مورد اینان را از سر گرفت. این سرآغازی بود برای روزهای پرمراوت بوخارین.

عوش و گریه

استالین در این هنگام به شیوه‌ای نوین دست‌یازید: مهم‌ترین اقرارنامه‌های دستگیرشدگان تکثیروبا مهسّر "محرمانه" برای تمامی اعضا و نیز کاندیداهای عضویت کمیته‌ی مرکزی فرستاده شد. بوخارین نیز چون ریکف، نسخه‌هایی از این اقرار را دریافت کرد، او نمی‌دانست که ن. ک. و. د. از چه شیوه‌هایی برای وا داشتن محکومین به افترا زدن به خود و رفقایشان استفاده می‌کند. بوخارین با وحشت و ناباوری، اقراریری چنان وحشتناک را می‌خواند. بی‌باوری‌اش قابل درک بود، چرا که در این نوشته‌ها، بارها و بارها از او به مثابه سازمان ده تروریسم و تخریب نام برده شده بود.

بوخارین نمی‌دانست که چه بکند، تنها امید باقی مانده‌اش استالین بود. آخر زمانی آنها دوست بودند - دست‌کم بوخارین اینگونه می‌پنداشت - حتی تا این لحظه نیز او هنوز

نامه‌هایش را برای استالین، با "کبای عزیز" آغاز می‌کرد. زمانی طولانی را با هم سر کرده بودند. خوش گذرانده‌ها و آواز سر داده بودند (گاه حتی ترانه‌های موهن هم). گهگاه کشتی هم گرفته بودند. این بوخارین تنومند بود که همیشه استالین - "کبا" - را زمین می‌زد. و این استالین بود که از خاک بهر خاسته، شوخی می‌کرد و می‌خندید. بوخارین نامه‌هایی نیز برای دوستان پیشین‌اش روانه کرد: اورژنیکیدزه (۴۶)، کالینین (۴۷) و وروشیلف (۴۸). اما زمان بمرا داد اورژنیکیدزه نبود، چرا که برادرش پوپولون نیز بزخی از دوستانش را دستگیر کرده بودند. کالینین به نامه‌ی بوخارین پاسخی نداد. و وروشیلف نیز می‌توانست به سادگی نامه‌ی بوخارین را بدون جواب بگذارد، بنا منتظر، پاسخی کوتاه و گزنده فرستاد: "ز شما رفیق بوخارین تمنا می‌کنم که از این پس هرگز در ربط بسا خواست‌هایتان ننویسید". او حتی از ضمیر جمع "شما" که گونه رسمی خطاب است، استفاده کرد. چنان که گوئی مخاطبش بیگانهای است و نه دوستی و رفیق سیاسی.

استالین نیز هر چند پاسخی نفرستاد، اما تلاش کرد تا بوخارین را در ابهامی از امیدونا میدی رها کند. بنا به شهادت همسر بوخارین، در مراسم نوزدهمین سالگشت انقلاب اکتبر، که بتاريخ ۷ نوامبر ۱۹۳۶ برپا شده بود، بوخارین بر آن شد تا به میدان سرخ برود. او چون گذشته به جایگاه مخصوص بالای یا دیودلنشین نرفت، در عوض با ارائه کارت سردبیری ایزوستیا در کنسرت جایگاه قرار گرفت. استالین از میان جایگاه متوجه او شد. در این هنگام، لارینا ما موری را دید که با کنسرت زدن انبوه جمعیت، به سوی او و بوخارین می‌آید. در یک آن گمان برد که ما مور از آنان خواهد خواست که بلافاصله میدان را ترک کنند، اما به ناچار و رخود، ما مور مذکور با سلام به بوخارین گفت: "رفیق بوخارین! رفیق استالین مرا فرستاد تا به شما بگویم که در جای درخورتان قرار گرفته‌اید، و خواست که به جایگاه مخصوص برود".

با این وجود، درست پس از جشن‌های سالگشت انقلاب، دوره‌ای بسا سخت تر آغاز شد. نه در لوبیا نکا (۴۹)، بسال در خودکرملین، رشته‌ای از رودروشی‌ها بین بوخارین و دستگیر شدگان سازمان داده شد. دستگیرشدگانی از تروتسکیست‌ها و نیز پیروان مکتب موسوم به "بوخارین" (۵۰)

۴۶) Ordzhonikidze ۴۷) Kalinin ۴۸) Voroshilov

۴۹) Lubyanka

۵۰) برای نخستین بار به سال ۱۹۲۵، و در مبارزات درون حزبی بود که گروهی از روشنفکران جوان حزبی با عنوان پیروان "مکتب بوخارین" شناخته شدند. در جریان کنگرسه چهارم حزب اپوزیسیون زینوویف جدل‌های سختی را با این گروه دامنه زد و نام "مکتب بوخارین" را بر زبانها انداخت. اما با واقع پیدایش این "مکتب" به سال ۱۹۲۲ برمی‌گردد. مکتبی که چون دیگر مکاتب، بر بنیاد مریدی و روشنفکرانه، عقاید و حوزه‌های فعالیت رهبران بلشویک شکل گرفته بود، و شاید تنها فرقی‌اش با دیگر مکاتب آن بود که از آنها بمرا تیب همگن تروبا هویت تریبشما می‌آمد. (مترجم انگلیسی)

از جمله این رودروئی ها با سوکولینکف سیبری آکف و رادک بود. تمامی اینان از پیوندهای جنایت کارانه شان با بوخارین، و نیز از بقایای مرکز فدا انقلابی - تروریستی مخفی دیگری که بوخارین در اس آن بود سخن گفتند. بوخارین همه این ها را تکذیب می کرد، اما هر بار با نومییدی و وحشت بخانه با زمی گشت. بویژه از رودروئی که با یفیم تسیلین (۵۱) - یکی از نزدیک ترین شاگردانش داشت بکه خورد. یفیم شهادت داد که بوخارین شخصا در اختیار گذاردن رولوری از او خواسته بود تا گوشه خیابانی را که مسیر استالین بود انتخاب کرده، او را ترور کند. اما در روز موعود، استالین مسیر دیگری را برگزید و سوء قصد انجام نگرفت. همانگونه که پیش تر نیز آمد، تمامی این اقراریر، تکثیر و برای تک تک اعضای کمیته مرکزی حزب نیز روانه می شد.

پس از مقابله با یفیم، هنگامی که بوخارین به خانه بازگشت، رولوروش را برداشت. بر روی صفحه طلایی رنگ دسته رولوروش چنین حک شده بود: "به رهبر انقلاب پرولتیری ن. ا. بوخارین، از سوی کلیم وروشیلوف" بوخارین پنداشت که انتخابی دیگر جز پایان دادن به زندگی برایش نداشته است. با همسرش و داع کرده دفتر کارش رفت و در راه بروی خود بسته برای مدتی طولانی رولوروش را در دست داشت، اما قادر به شلیک نبود. در طول چند روز بعد، این کار را بارها و بارها انجام داد. گاهی در حضور همسرش رولوروش را با لایوایسین می انداخت و سپس در کشوی میز مخفی اش می کرد. اما غالباً این کار با تشنج پایان می یافت. و در این حالت زمانی بس طولانی و همراه با درد لازم می آمد تا او دوباره به حالت طبیعی اش برگردد.

روزی، گویا او او خردسایمبر ۱۹۲۶ بود که ۱۰ نفری از ما مورین ن. ک. و. د. با در دست داشتن اجازه بازرسی به خانه اش آمدند. به محض آغاز کار، تلفن داخلی کرملین به صدا درآمد. بوخارین گوشی را برداشت و یکی از ما مورین برای گوش دادن به مکالمات، در کنارش ایستاد. معمولاً در طول بازرسی مکالمه تلفنی ممنوع بود، اما نخست اینکه خط تلفنی ویژه ای بود و فراتر آن که بوخارین عضو کمیته مرکزی حزب بشمار می آمد. هم بوخارین و هم چکیستی که کنارش ایستاده بود، از آن سوی سیم صدای استالین را تشخیص دادند. "خوب، کاروبار چگونه نیکلای؟" این پرسشی بود از سوی استالین. گوئی چیزی اتفاق نیفتاده است. نیکلای ایوانویچ نخست بکه خورد، اما بعد با دست پاچی گفت که ما مورین ن. ک. و. د. برای بازرسی خانه اش آمده اند. استالین بدون تامل فریاد زد: "همه شونو بفرست به جهنم!". بازرسی بلافاصله متوقف شد.

با این وجود برای نخستین بار در پلنوم کمیته مرکزی حزب که در دسامبر ۱۹۲۶ و در کرملین برپا شد، پیرامون آنها مباحث جدید منتسب به بوخارین و ریکف بحث شد. در آن زمان هنوز نمی شد اعضای کمیته مرکزی را هرا و بی جا، در خیابان، خانه، قطار و یا ویلاها نشان دستگیر کرد. (تنها در تابستان

۱۹۲۷ بود که این کار با اختیار فوق العاده ای که کمیته مرکزی به ن. ک. و. د. داد، عملی شد. اختیاراتی که قرار بود تنها برای یکسال اعتبار داشته باشد، اما تا پایان حکومت استالین، همچنان پایمانند) فقط کمیته مرکزی بود که می توانست دستگیری عضو، یا کاندیدای عضو از خود را تصویب کند. تمامی آتانی که در پلنوم سخن گفتند، خواستار دستگیری بدون وقفه بوخارین و ریکف شدند. استالین آخرین کسی بود که لب با زکردوبه نا با و رهمه گفت که نباید در این مورد شتاب بخرج داد. دولت استالین ن. ک. و. د. مهلتی مکفی برای تحقیق بیشتر در باره ی گناهکاری با بیگناهی بوخارین و ریکف داده شود.

در نتیجه پلنوم دسامبر، دستگیری اینان را تصویب نکرد. بوخارین بمثابه کاندیدای عضویت کمیته مرکزی همچنان متون تند نویسی جلسات با زوجی و رودروئی را در یافت می کرد.

همانگونه که پیشتر آمد، بوخارین بواقع دیگر در یزوستیا کار نمی کرد و سردبیری روزنامه عملی معاونش بود. اما روزی به نا با و ر خود پیا می تلفنی از کمیته مرکزی دریافت کرد، که در آن از او خواسته شده بود برای خوش آمد گوئی به نویسنده ای غربی بنام لئون فوخ وانگر (۵۲) که در آن هنگام در مسکو بسر می برد، به دفتر یزوستیا برود. بوخارین فوخ وانگر را در دفتر یزوستیا بگری پذیرفت. این گونه ای بازی بود. فوخ وانگر از آنها ماتی که علیه بوخارین اقامه شده بود، خبر داشت. حضور بوخارین در دفتر یکی از عمده ترین نشریات شوروی چه می توانست باشد خبر نمایانند "عینیت" عدالت شوروی، آنهم به نا ظری بیگانه.

مرکز موازی

سال ۱۹۲۷ با محاکمه ی عظیم سیاسی آغاز شد. محاکمه مرکز با صلاح "موازی". مراد ن. ک. و. د. از چنین نام گذاری ای، عمدتاً تروتسکیست های سابق بودند که تا دهه ۳۰ دیگر زمانی طولانی از گسست پیوندشان با تروتسکی می گذشت. اینان دوباره به حزب پذیرفته شده، و مقامات مهمی را در نهادهای شوروی، نشریات و غیره در اختیار داشتند. اینان: پیاتاکف، رادک، لیوشیتز (۵۲)، سوکولینکف، سیبری آ کف و دوازده تن دیگر بودند. عمده ترین مدعی علیه در بین این جمع پیاتاکف بود. کسی که سالها معاونت او را در کمیساریای خلق برای صنایع سنگین، بعهده داشت. بی تردید، پیاتاکف بمثابه سازمان ده و حتی فراتر از آن اقتما ددان، از او رز نیکدزه محرب شروما هرتربود. نقوش و خدمات او در صنعتی کردن شوروی، در طول اجرای نخستین و دومین برنامه پنجاه ساله بسیار چشمگیر بود. لیوشیتز تا زمان بازداشت اش معاون کمیسر خلق در مورجا ده سازی بسود. سوکولینکف و سیبری آ کف از چهره های چشمگیر حزبی بشمار

می آمدند .

در این جا ، مجالی برای بحث در ربط محاکمه اینان نیست. تنها به افتراهایی که در طول این محاکمه بـیـبوخارین زده شد ، خواهیم پرداخت . افتراهایی که سبب شمارش معکوس زندگی او گشت . تنها دلیلی نبود که سازماندها ن محاکمه را دک را برای اقامه این اتهامات برگزیدند ، کسی که تازه به همکاری با ایزوستیا روی آورده بود و تنها چند ماهی پیش از آن به استراحتگاه بوخارین رفته ، تقاضای شفا عت کرده بود . را دک پس از دستگیری نتوانست برای مدتی طولانی با زوجی و شکنجه را تا با آورد . او خیلی زود همکاری با با زوجی ها را پذیرفت و بیاریشان کرد تا افسانه ای درباره "مرکز موزی" بهم بیا فند . در این افسانه به پیوندهای او با سازمانهای ضد انقلابی "نهان" و "شکار" اشاره ها رفته بود . به احتمال قوی ، عمدتاً همکاری را دک بود که سبب آن شد تا محاکمه سال ۱۹۲۷ چنان به سرعت به جریان بیا فند و "هموار" به پیش رود . میدانیم که را دک نه تیرباران ، که به ۱۰ سال زندان محکوم شد .

شواهدی در دست است که از بیاری را دک برای ساختن سناریوی محاکمات سیاسی سال ۱۹۲۸ نیز حکایت می کند . و اینکه او در درودرروئی با با زداشت شدگان آنان را وادار به امضای "شهادت نامه" هایی می کرد که از پیش توسط با زوجی ها پرداخته شده بود . را دک تهمت هایی جدی به بوخارین پس زد ، بویژه در آخرین دفاعیه اش به تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۷ ، چنین گفت :

"من پذیرم که بدلائیل گوناگون ، گناهکارم . حتی پس از پذیرفتن جنايات و افشای سازمان نیز لجوجانه از بیاری اتهاماتی که بر بوخارین واردمی آمد ، سر باز می زدم . میدانم که وضع بوخارین نیز چون من ، کاملاً نامیدکننده است ، چرا که گناهان ما ، اگر چه نه از دیدگاه حقوقی ، اما به هر وجهی یکسان دارند . من و او دوست نزدیک یکدیگریم ، و قوام دوستی روشنفکرانه از گونه های دیگر دوستی بیشتر است . میدانم که بوخارین نیز چون من خود را در تنگنا یافته و با ورم این بود که او واقعاً در برابر مقامات شوروی اعتراف خواهد کرد . به این دلیل نمی خواستم که بدست ن. ک. و. د . بسیارم . اما تا آنجا که به باقیمانده های کارهایمان مربوط می شد ، او میدواری بودم که او اسلحه اش را زمین بگذارد . از همین رو ، به هنگام نزدیک شدن محاکمه دریا فتم که دیگر قادر به پنهان کردن حضور یکی دیگر از سازمان های تروریستی در دادگاه نخواهم بود ." (۵۴)

در میانهای ژانویه همان سال ، بوخارین و ریکف را رسماً از مدارشان به زیر کشیدند . در ۱۷ ژانویه ۱۹۲۷ ایزو - ستیا ، بدون نام بوخارین به سردبیر ، نشریات - بسیاری برای این با ورا مدت که او دیگر دستگیر شده است ، اما

چنین نبود ، او همچنان به زندگی اش در کرملین ادامه می داد ؛ با زداشت در خانه آن هم داد و طلبانه ، به مثابه کاندیدای عضویت کمیته مرکزی حزب ، همچنان از سهمیه ویژه غنای کرملین استفا ده می کرد ، اما دیگر در سالن غذاخوری عمومی کرملین ظاهر نمی شد و همچنان نیز به استالین نامه می نوشت با عنوان : "کیای عزیز" .

پلنوم فوریه

برنامه چنان تنظیم شده بود که پلنوم کمیته مرکزی بلافاصله پس از بیاری محاکمه را دک - پیا تکف یعنی به تاریخ ۱۹ فوریه در مسکو تشکیل شود . همچون گذشته اعضای پلنوم از پیش در جریان دستورکار آن قرار گرفته بودند . دو موضوع مهم در دستورکار پلنوم بود :

۱ - درباره ی ن. ا. بوخارین و آ. ا. ریکف

۲ - آماده کردن سازمان های حزبی برای انتخاب شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی .

بوخارین به هنگام دریافت یادداشت حاوی دستورکار پلنوم ، پنداشت که بحث پلنوم چیزی جز اخراج او و ریکف از کمیته مرکزی و حزب نخواهد بود . در این زمان به خاطر فقدان ابزار مبارزه - دست کم آن گونه که او می دید - تصمیم به اعتصاب غذا گرفت و استالین و نیز سایر یه دیگر اعضای کمیته مرکزی را نیز از تصمیم خود با خبر کرد . چندی روزی پس از آغاز اعتصاب غذا بود که استالین به او تلفن کرد :

- "علیه کسی اعتصاب می کنی؟ علیه حزب؟"

چنین پرسید . پاسخ بوخارین اینگونه بود :

- چه می تو نم بکنم؟ وقتی که شما دارین منو از حزب بیرون می اندازید .

استالین پاسخ گفت :

- هیچ کس سر آن نداره که تو را از حزب بیرون بیا نندازه

گوشی را زمین گذاشت .

در ۱۸ فوریه ۱۹۲۷ ، اورژانیکوزه خودکشی کرد . خانه اش در کناره های بوخارین بود . هر چند که ورودی آن در پیسرف دیگر قرار داشت . بوخارین سرگوا اورژانیکوزه را دوست می داشت طرف اعتمادش بود . او از طریق را دیو روزنامه ها در جریان مرگ اورژانیکوزه قرار گرفت و روایت رسمی را که سبب مرگ حمله قلبی بوده ، با و رکرد . اما بوخارین قادر نبود تا به خانه ی سرگوسری بزند و با مراسم تدفین اش شرکت بکند . به خاطر مراسم تدفین اورژانیکوزه ، پلنوم کمیته مرکزی برای هفته ای به تعویق افتاد و دوسه روزی مانده به پلنوم ، اعضای کمیته مرکزی دستور جلسه ی جدید را دریا فتم کردند . در دستور جلسه ی جدید موارد زیر ردیف شده بود :

۱ - درباره ی ن. ا. بوخارین و آ. ا. ریکف .

۲ - درباره ی اعتصاب غذای بوخارین به مثابه کنش فدحی .

۳ - آماده کردن سازمان های حزبی برای انتخابات شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی .

هنگامی که او دستور تجدیدنظر شده ی پلنوم را گرفت حیران ماند . نخست خود را و سپس همسرش را متفاد کرد که

اشاره به اعتصاب غذای او در دومین بند موارد بحث پلنوم،
شاهدی است برایین که نه او و نه ریکف را از حزب اخراج
نخواهند کرد، چرا که کمیته مرکزی پیرامون اعتصاب غذای
عضوی که قرار است از حزب اخراج شود، به بحث نخواهد نشست.
از این رو بوخارین به اعتصاب غذایش پایان داد.

پلنوم کمیته مرکزی در ۲۵ فوریه ۱۹۳۷ آغاز شد. یژف
گزارش خود را در ربط با بوخارین و ریکف، و نیز "فعالیت
های جاسوسی و خرابکارانه" دیگر مخالفان پیشین ارائه
داد. این روایات که پاره‌ای از اعضای کمیته مرکزی سه
دفاع از بوخارین و ریکف برخاسته و معتبر و اختناق گسترده‌ی
حاکم شدند، در اوقات است. آنان همگی بوخاریسم و
ریکف را محکوم کرده خواستار اجرای عدالت شدند. سخنان
ناتوان در پلنوم نمونه‌های فراوانی از فعالیت‌های خرابکار
انته مخالفان پیشین در قلمروهای گونه‌گون اقتصادی و
فرهنگی، عرضه کردند. تنها پوستیشف (۵۵) بود که از خود
تردید نشان داد. آن هم فقط بهنگامی که او حقانیت
بازداشت یکی از همکاران نزدیکش را که هیچگاه در فعالیت
های مخالفانه شرکت نکرده بود، بزرگسوال برد، اما
پوستیشف در آن زمان خود زیر ضرب بود. (او را در ژانویه
۱۹۳۷ از مسئولیت‌اش بمناسبت به دبیر اول کمیته منطقه‌ای کیف
حزب کمونیست برکنار کرده بودند. هرچند که هنوز منشی دوم
کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین بحساب می‌آمد. قرا
برکناری پوستیشف را پلنوم کمیته ناحیه کیف، زیر نظر
کاگانویچ صادر کرده بود. کاگانویچ در نامه‌ای سرایا اقترا
پوستیشف را متهم به خطاهای عدیده سیاسی، بوروکراتیسم
و ارتباط با "تروتسکیسم" کرده بود. تلاشی در راستای از
پا آوردن پوستیشف (مولوتف نیز در جریان پلنوم سخت
به بوخارین و ریکف حمله کرد.

بوخارین برای پاسخ گویی فراخوانده شد. حوال
و هوایش سخت پر تنش بود. او تمام اتهامات منتسبه را رد
کرده، گفت: "من زینویف یا کامنف نیستم. من در ربط با
خود، دروغ سرهم نمی‌کنم". مولوتف پر خاشگونه گفت:
"اعتراف نکرده‌ت دلیلی آیه بر این که مزدور فاشیست
هائی. مطبوعات او ناخواهند نوشت که دادگاه‌های ما
قلابیه ما دستگیرت می‌کنیم و تو هم اعتراف خواهی کرد."
بوخارین وقتی به خانه برگشت با خشم فریاد زد: "این یک
تله است و بس!" او سر آن داشت که در برابر افتراها از خود
دفاع کند، اما در عین حال هم نمی‌خواست به فاشیست‌ها "کمک"
کرده باشد. در طول پلنوم تنها کاری که کرد، همانا ارائه
بیانیه‌ای بود از سوی ریکف خودش، مبنی بر اینکه اتهامات
اقامه شده از سوی متهمین مخاکمه پیا تا کف - رادک و دیگر
بازداشت‌شدگان درباره او و ریکف سراپا افترا است.
بوخارین و ریکف، ن. ک. و. د. را متهم به جعل شهادت
کردند و خواهان برپائی کمیسیون ویژه‌ای برای بررسی
فعالیت‌های آن شدند. استالین در پاسخ به این
درخواست فریاد برداشت که: "خوب، می‌فرستیمتون همون
جا، خودتون می‌تونین از نزدیک بررسی کنین."

بنا به قرار پلنوم، کمیسیونی مرکب از سی عضو برای
تصمیم‌گیری درباره بوخارین و ریکف انتخاب شد. برای دو
روز جلسات پلنوم به تعویق افتاد تا کمیسیون مذکور بتواند
گزارش خود را تهیه کند. برای بوخارین دیگر امید باقی
نمانده بود. او نامه‌ای با عنوان "به نسل آتی رهبران
حزب" نوشت، و از همسرش خواست تا متن آن را به حافظه
بسپارد:

"توجوانی و شاهد روزی که دیگرانی دیگر در رهبری
حزب قرار بگیرند، خواهی بود."
برای دوروزی بوخارین به آزمایش حافظه همسرش نشست،
تا آنگاه که مطمئن شد او بنده بنده نامه را به خاطر سپرده است.
او در نامه چنین نوشت:

"با زندگی بدرود می‌گویم. سرفرودمی آوریم،
اما نه در برابر پرولتاریا، که بی‌رحم پدیداشد
همچنان که پاکدامن نیز. احساس ناتوانی من
در برابر دستگاه‌های اهریمنی ای است که با بکارگیری
روش‌های قرون وسطی ای، قدرتی عظیم یکس
آورده است. دستگاهی که پرونده می‌سازد، اقترا
می‌زند، و گستاخانه عمل می‌کند."

او در روزنامه‌اش، اتهاماتی چند بن. ک. و. د. وارد آورد.
مواردی که به باور او سبب دگر دگرسی بتنگ، بوروکرات،
بی‌آرامی، ممتا زوفا شده بود، که اقدامات ابلهانه‌اش
تنها "سوظن بی‌مراغه استالین" را ارضا می‌کرد. سپس
: "از این بیشتر، می‌ترسم که برزیا نبیا ورم". او هرچند
تمامی اتهامات وارد کرده بود، ریکف و تو مسکی را مردود شمرد.
اما به اتهامات مخالفانی که پیش تر از او محکوم شده بودند،
نپرداخت. او بروفا داری‌اش به "حزب" که دستکم برای ۷
سال "بدون کوچک‌ترین شبهه‌ای از مخالفت" ادامه داشته
پافشارد.

"من به شما ای رهبران آتی حزب روی می‌آورم!
شما می‌دانید که ما موریت تاریخی‌تان، از جمله
تعهدتان به زدودن تیرگی‌های گسترده‌ای است که
در این لحظات مرگ‌آور بیشتر و بیشتر از من می
گستراند. لیب این آتش، مرگ حزب را طلب
می‌کند.

من به شما، تمام اعضای حزب روی می‌آورم!
در این شایده آخرین روزهای حیاتم. مطمئنم که
دیریا زودما فی تاریخ آلودگی‌های بردامن

من نشانده‌را، خواهد پالود. من هرگز خاشتن
نیوده‌ام. من بی‌هیچ دودلی‌تی زندگی‌ام را بر
لنین میدادم. من سرسپرده کیرف بودم، من کاری
علیه استالین سازمان ندادم. من از نسل جدید،
جوان و صادق رهبران حزب می‌خواهم که نامه‌ام را
در پلنومی از حزب بخوانند. به اراثت‌ام بر
خیزند و با ریکف حزب بپذیرند."

پس از آزمایش دوباره‌ی حافظه همسرش، بوخارین نامه را
سوزاند.

کمیسیونی که به قرار پلنوم می‌بایست برای بررسی
مسئله بوخارین و ریکف تشکیل میشد، به ریاست میکویسین

(۵۶) برپا شد. تقریباً تمامی رهبران بالای حزب در ایمن کمیسیون حضور داشتند. بسیاری از آنان در طول دو ساله پس از آن، خود محکوم اخراج گور شدند. تصمیم نهائی بر اساس رای اعضا و به ترتیب الفبا گرفته شد، یکی پس از دیگری، اعضا کمیته مرکزی بپا خواستند: آندریف (۵۷)، بوبنوف (۵۸)، وروشیلوف (۵۹)، همگی یک نظر داشتند: "بازداشت، محاکمه تیرباران". هنگامی که نوبت به استالین رسید، او گفت: "مسئله را بن، ک. و. د. محول می‌کنم". پاره‌ای دیگر که پس از او نظر دادند، به تبعیت از او همان را گفتند. اما در مجموع تصمیم چنین بود: "بازداشت، محاکمه، تیرباران" (تنها میکویان، بنما به رئیس کمیسیون نظر نداد. چنانکه در گزارشات کمیسیون نیز چیزی در این ربط درج نشده است)

بازداشت و بازجویی

پس از دوروز وقفه، پلنوم کاخ خود را دوباره از سر گرفت بوخارین و ریگف برای شنیدن تصمیم کمیسیون فراخوانده شدند. تردیدی برای بوخارین باقی نمانده بود که سرنوشت او را در دست گیر رقم خورده است. او بوسه و دایر برگرفته پس از ۹ ماهه‌اش زود در حالیکه اشک می‌ریخت، از همسرش بخاطری کاستی‌هایش گذشت خواست. میدانست روزهای سختی در انتظار همسرش خواهد بود، اما تصویری از آنچه هنوز تحمل می‌بایدشان کرد، نیز نداشت. پس از آنکه دوباره خود را با زیافت، در برابرش ایستاد و گفت:

"بیاد داشته باش آن! من بهیچ روی گنهکار نیستم. پسرمان را آنگونه تربیت کن که یک بلشویک از آب درآید".

پلنوم در کرملین، یعنی همان جایی که بوخارین زندگی می‌کرد، برپا شده بود. برای رفتن به محل جلسه، او تنها می‌بایست از حیاط کرملین بگذرد. اطاق رخت‌کن خالی بود. ریگف همزمان با او وارد شد. در حالی که هر دو برای رفتن به جلسه با لایوش‌شان را در میآوردند، به ناگاه ۸ مرد از گوشه و کنار اطاق به طرفشان هجوم آوردند. به سوی هر کدام ۴ نفر. این یعنی بازداشت. بوخارین و ریگف را از ساختمان کمیته مرکزی یکسره به لوبیا نکا بردند.

همزمان، ما مورین، ک. و. د. برای جستجوی خانه بوخارین وارد شدند. آنجا بود که همسرش دانست که دیگر هیچگاه به بوخارین را نخواهد دید. جستجوید را زاکشید. کتابها بوخارین تنها دستی خورد، اما تمامی دست‌نوشته‌ها و همینطور آرشوش را ضبط کرده، با خود بردند. اسناد مهمی در این آرشیو وجود داشت. از جمله تعدادی شمار از دست‌نوشته‌های لنین (میدانیم که بلافاصله پس از مرگ لنین، کمیته مرکزی حزب، انستیتوی لنین را برپا داشت، و از تنگه اعضای حزب خواست تا هر چنانچه، یادداشت‌ویا سندی که از لنین بجا مانده، و یا بنوعی به فعالیت‌های او پیوندد

۵۶) Mikoyan ۵۷) Andreyev ۵۸) Bubnov

(۵۹) در ترتیب الفبای روسی، "و" بلافاصله پس از "ب" می‌آید.

خورده است، در اختیار انستیتوی بگذارند. در آن زمان بوخارین بسیاری از دست‌نوشته‌های لنین را به مسئولین انستیتسو سپرد. تنها پاره‌ای از نامه‌ها و نوشته‌ها را که جنبه خصوصی داشت، برای خود نگاه داشت. (هر چند جستجوید را زاکشید، اما همه چیز کاملاً را م‌بود. هیچ یک از اعضای خانواده دستگیر نشدند. در آن زمان، بجز همسر، فرزند و پرستار فرزند پدربوخارین نیز در خانه آنان زندگی می‌کرد. او که پیش‌ترها معلم مدرسه ابتدائی بود، در آن هنگام سخت بیمار و در آستانه مرگ بود.

همسر بوخارین برای ۵ روز از خانه خارج نشد. اما بهر روز و روز می‌آمد که بخاطر فرزندش هم‌کس شده، از خانه بیرون رود. پدربوخارین آنها می‌خواست که لاسکه بچه‌اش را در حوال و حوش کرملین به راه انداخت. کسی بطرف‌اش نیامد، کسی نی‌سز سئوالی از او نکرد. پدربوخارین تلفنی از او پرسیدند که چرا برای دریافت سهمیه غذا مراجعه نمی‌کند. "کدام سهمیه؟" چنین پرسید. "برای شما سهمیه منظور شده است". منظورشان سهمیه نیکلای ایوانوویچ بود. او پنداشت که حتماً اشتباهی رخ داده است. پس تصمیم به رفتن گرفت. آنها نپرستار را احضار کرده و با غذا روانه‌اش کردند. اینا نیز از گرفتن غذا خودداری نکردند، چرا که بوخارین ذخیره‌ای نداشت و بهر روز پس از بازداشت، دیربازوداین خانواده محتاج غذا و پیسول میشد.

شاید یک ماهی از بازداشت بوخارین می‌گذشت که روزی یکی از ما مورین، ک. و. د. نامه‌ای از او آورد. او خواسته بود که تعدادی کتاب و دیگر منایع برای فرستاده شود. در نامه همچنین آمده بود که کار روی کتابی با عنوان "افسوس فرهنگ در فاشیسم" را آغاز کرده است، و از همین روست که به این منابع نیاز دارد. لارینا قالدیه اجابت خواست همسرش نبود، چرا که دفتر بوخارین را مهروموم کرده بودند. اما بلافاصله با زحوی مربوطه به لارینا تلفن کرد و گفت که دفتر بوخارین گشوده خواهد شد و او توانست کتب و دیگر منایع را بر دارد. باز جواز او خواست که تمام آنچه را که بوخارین خواسته، خود به لوبیا نکا نزد او بیاورد. آنها می‌خواستند که همراه کتب، مقدار زیادی غذا نیز با خود ببرد، اما با زجواز گرفتن آن سر باز زد و گفت:

"ما همسر تا زرا خوب می‌خورانیم. بنظر سر می‌آید که شیرینی خور هم هست، برای حرف‌نان چای ۶ حبه قند می‌گیرد".

او در ادامه گفت:

"همسر تا نخواسته تا برایش یادداشتی روانه کنید، همراه عکسی از خورتان و بیسرتان".

آنها می‌خواستند شروع به نوشتن کرد. اما با زجواز او خواست تا چنان‌که شایده یا باید بنویسد. به تعبیری، چنان‌که او دیکته می‌کند.

"بنویسید که چون گذشته در کرملین بسر می‌برید و سهمیه‌تان را هم می‌گیرید".

لارینا پاسخ داد:

"من این را نمی‌نویسم".

چرا که بنظرش کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه می‌آمد.

"- من جز آنکه خود می خواهم چیزی نخواهم نوشت"

پس از جروبختی، با لایحه با زوجت تصمیم گرفت که یا دداشت لارینا را از آنجا که دیده شده ای اونست، نپذیرد. نکته این جا بود که در آن روزها، با زوجها تلاش خود را در متقا مدکسردن بوخارین به ارائه شهادت نامه ای ضرور، برابین بستند. قرار داده بودند که هرگاه بوخارین روی خوش نشان دهد - همسر، فرزند و دیگر اعضای خانواده مشمول بخشودگی خواهند شد، در غیر این صورت سرنوشت اینان به گونه ای دیگر خواهد درآمد. این یعنی باج خواهی آشکار. اما برای بوخارین هنوز مشکل می آمد که در برابر این فشارها پا بیداری کند. روشن نیست که آیا با زوجها در مورد بوخارین به شکنجه هم متوسل شدند یا نه. اما بنظر می آید که ریگف تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته باشد. بعدها در جریان محاکمه، هرگاه موردی پیش می آمد که بوخارین در پاسخ به سئوالی ظفره می رفت، ریگف درجا تصحیح اش میکرد.

با وجود زندانی شدن بوخارین و پی آمد آن، برخاست امواج دستگیری های توده ای که تمام می کشور را در بر گرفت و دیگر اعضای کمیته مرکزی رانیزیکا م خود کشید هنوز خانواده بوخارین به زندگی در کرملین ادامه می داد. اما زندگی در آنجا دیگر تحمل نا پذیر شده بود، چرا که دیگر کسی مایل به معاشرت با خانواده "دشمن سرسخت مردم" نبود. لارینا تقاضای خانه ای دیگر کرد، چند روزی بعد از آن، خانگی اطا قهرا در ساختمان دولتی که چندان از کرملین فاصله نداشت، در اختیارش گذاشتند. این ساختمان در ساحل رود خانه مسکو قرار داشت، در آن زمان نیمی از خانه های این ساختمان تقریباً خالی بود. پس از گذشت یک ماه لارینا قبض اجاره خانه جدید را دریافت کرد. چیزی حدود ۳۰۰۰۰ روبل که مبلغ بالایی بود. او قبض مذکور را همراه یا دداشتی کوتاه به کرملین فرستاد: "متأسفانه جاسوس گشتا پو - بوخارین - پول زیادی برای خدمات اش نمی گرفت. از این رو مبلغ لازم را برای پرداخت اجاره این خانه نداریم" کالینین پس از دریافت این یا دداشت، دستور داد که پولی بابت اجاره خانه از خانواده بوخارین گرفته نشود.

تا مارس ۱۹۳۸، یکسالی بدین منوال گذشت، تقریباً هر شب گروهی از ساکنان این ساختمان نا پدید می شدند. وقتی که مسئول خانواده بازداشت می شد، همسر، فرزندان بالغ و دیگر افراد خانواده نیز بدنیال او دستگیر میشدند. اما تا آغاز آخرین رشته از محاکمات بزرگ، یعنی تا مارس ۱۹۳۸، خانواده دست نخورده باقی ماند. مهمترین متهم در جمع دیگر متهمین این محاکمه بزرگ، بوخارین بود.

محاکمه بزرگ

در رشته محاکمات، این "مهمترین" محاکمه بشمار می آمد. سرآمدان، محاکمه ای که قرار بود پدیده از چهاره ی "مخفی ترین" مراکز "ضد شوروی" بردارد. در جایگاه متهمین، در کنار بوخارین، ریگف نشسته بود، کسی که برای سالها ریاست شورای کمیاریای خلق را به عهده داشت، و بعدیا گسودا

کمیاریایشین خلق در امور داخلی، شخصی که تا چندی پیش از آن قدرتمندترین چهره ی چکا و سا زمان ده محاکمه ی زینوویف - کا منف بود. از جمله دیگر متهمین، کمیاریای پیشین خلق و شماری از رهبران حزبی ازبکستان و بیلوروسی بودند، و سرآخرد و دکترا که به همراه منشی ماکسیم گورگی، یعنی کوروجکف (۶۰) به اتهام تبا نی برای قتل ماکسیم گورگی به محاکمه کشیده شده بودند. ریاست دادگاه به عهده ی مستشاران نظامی دادگاه عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. محل آن سالن اکتر (و نه به با وریساری تالاربا لار) خانه ی اتحادیه های کارگری. در سالن حدود ۵۰۰ نفری نشسته بودند. ژردیف جلوتی را افسران ن. ک. و. د. و پشت سر آن نمایندگان مردم که در میا نشان چهره های نا شناس نیز دیده می شد. به احتمالی این نا شناسان کسانی جز ما مورین ن. ک. و. د. نمی توانستند باشند. من عبارت نمایندگان مردم را در گیومه نیایا وردم، چرا که اینان کسانی بودند که به راستی نماینده ی گروه های مشخصی از جامعه ی شوروی بودند. بسیاری از اینان تنها برای دیدن چگونگی اظهار رندا مت "دشمنان مردم" بود. که جواز یک روزی حضور در دادگاه را گرفته بودند. فی المثل در نخستین روزا لیا ارنبورگ (۶۱) در دادگاه حضور یافت و در دومین روز یکی از مشهورترین هنرمندان مسکو و همینطور... با ره ای از اینان برداشت خویش را نیز از جریان دادگاه در روزنا مه ها منعکس با خشنده.

نخست مستشاران نظامی: اولریخ (۶۲) - رئیس -
- ما تولیویچ (۶۳) و یولف (۶۴)، به همراه منشی دادگاه با تنر (۶۵)، در جایگاه خویش قرار گرفتند. از پس آنان، داستان دولت ویشیشسکی، و وکلای مدافع: براد (۶۶)، و کومودف (۶۷) وارد سالن شدند. سپس محافظین به صحنه آمدند و در برابر هر یک از متهمین، محافظی نشست، با این مستمسک که حافظ امنیت او است. اما اینان کسانی جز با زجویان متهمین، یعنی همان ما موران ن. ک. و. د. که برای آخرین نمایش محکوم خود را آماده می کردند، نبودند. فرستاده ی ویژه پرزیدنت روزولت و سفیر امریکائی یعنی ژوزف دیویس (۶۸)، میهمان بلند پایه ی دادگاه به شمار می آمد. دیویس روسی نمی دانست. از این رو خبرنگاری امریکائی به نام شپیرو (۶۹) مترجم او بود. برداشت های این دوازده محاکمه ی بزرگ، که ملائفا و اتزیک دیگر در آمد، شپیرو جریان دادگاه را چیزی جز یک بازی قضائی و مجعول ندید، اما دیویس متقا عدشده است. استالین ستون پنجمی را در ا. ج. ش. س. متلاشی کرده است. او در نامه های که برای دخترش می فرستاد نیز در کتا پیش با نام "ما موریت مسکو"، به این با ورا اشاره کرده است. سرآخ، متهمین را به جایگاه ویژه آوردند. با ظواهر گونه گون، خود ازیاف (۷۰)، لیا سی آراسته به تن دا شته گویا تازه برایش دوخته بودند. ا. یکراف (۷۱)، چنان می نمود که در حال وارفتن است، لباس اش نا مرتب بود. یا گودا، بی

۶۵) Kruchkov ۶۱) Ilya Ehrenburg ۶۲) Ulrikh
۶۳) Matulevich ۶۴) Yevlev ۶۵) Batner ۶۶) Braude
۶۷) Kommodov ۶۸) Joseph Devies ۶۹) Shapiro
۷۰) Khodzhayev ۷۱) Ikramov

شبا هت به گرگی عظیم جشه وکتک خورده نبود، بوخارین، رننگ بریده و متفکر بنظر می آمد.

پس از حل پارهای مسائل آئین نامه ای، منشی دادگاه متن بالبلند کیفرخواست را که بر اساس مدارک و شواهد با زجوشی هائی مقدما تی تنظیم شده بود، قرائت کرد. سپس دادگاه کار خود را با بازپرسی از بسنف (۷۲) آغاز کرد. نقش بسنف هم در سازمان دادن دادگاه و هم در تدوین "سناریوی" حقیقی، کاملاً چشمگیر بود چرا که بر اساس کیفیت خواست، و نقش رابط را بین تروتسکیست ها و زینوویست ها و "راست گرایان"ی چون بوخارین، ریکف و تومسکی به عهد داشت. گویا بسنف به هنگامی که با عنوان نماینده با زرگانی شوروی در برلین خدمت می کرده، دیدار هائی را بین تروتسکی و پسرش سدوف (۷۳) و دیگر مخالفان سازمان می داده، دستور عمل هائی را رد می کرده و چیز هائی از این دست، مشکل بتوان بسنف را برای ایفای چنین نقشی در جریان دادگاه محکوم کرد، چرا که او این نقش را به سهولت و بی درنگ نپذیرفت. او راحت سخت ترین شکنجه ها قرار داده بودند. او "تمشی" (۷۴) را برای ۱۷ روز، بدون لحظه ای خواب تا آورده بود جایی که این زمان برای بسیاری فراتر از ۵ - ۴ روز نرفست. او بیای پی کتک خورد، اما چون دیگران پس از مقاومتی طولانی به هنگامی که فروریخت و بیانهی معجول را امضاء کرد، دیگر نه تنها توانی برای مقاومت نداشت، بل به مومی در دستان سازماندهان محاکمه تبدیل شد.

اختلالی در جریان محاکمه

روال کار بدین صورت بود که هرگاه متهمی را از پرسش سوال می کشیدند، برای اثبات مدعا، از دیگر متهمین نیز سوال می شد. وقتی که بسنف در ربط با تلاشش برای ایجاد رابطه بین تروتسکیست ها و زینوویفست ها و راست گرایان داد سخن می داد، ویشینیسکی از بوخارین پرسید که آیا می توان ندشهادت بسنف را تا شید کند؟ بوخارین تا کید کرد و نیز گفت حتی پیش از مذاکره با بسنف هم گفتگو هائی با پیا تا کف و دیگر تروتسکیست ها داشته است. ویشینیسکی پرسید: "آینا گفتگو هائی تا درباری وحدت عمل در مبارزه با دولت شوروی بود؟" بوخارین پاسخی کوتاه داد: "آری".

در این لحظه نخستین دقیق آغاز کار، واقعه ای رخ داد که در جریان چنین محاکمه ای تنها می توانست غیرمادی تلقی شود، هنگامی که ویشینیسکی روبه نیکلای کریستنسکی (۷۵) کرده، پرسید که آیا او قادر بر بسنف را تا شید می کند،

(۷۴) من "تمشی" را در برابر Conveyor بکار گرفته ام (مترجم فارسی)

"تمشی"، بمنابا به اصلی ترین شیوه ن. ک. و. د. برای بازجوشی و شکستن مقاومت زندانیان بکار می رفت، در این شیوه زندانی را برای روزهای روز، بدون دادن اجازه خواب، زیر سینه جیم از سوی پلیس های تازه نفس قرار می دادند. (مترجم انگلیسی)

۷۵) Nikolai Krestinský ۷۲) Bessonov ۷۳) Sedov

کریستنسکی تنها می آنها را تکذیب کرد. کریستنسکی که تا پیش از دستگیری در سمت معاونت کمیاری خلق در امور خارجه خدمت می کرد، از چهره های چشمگیر حزب و دولت بود. او منته تنها تروتسکیست نبود بلکه هیچ گاه نیز در مبارزات درون حزبی سالهای ۲۵، نقشی نداشت و دلیل آن هم شاید این بود که در طول آن سالها (۳۵ - ۱۹۲۱) او سفیر شوروی در آلمان بود (۷۶). او گفت که پس از بازداشت، دریافت که محاکمات سیاسی نوینی در جریان شکل گیری است، از این رو با این هدف که توان خویش را برای بیان حقایق در دادگاه حفظ کند، در طول بازجوشی هائی مقدما تی، سریعاً موافقت خود را با حکایاتی که بازجوشی سرهم کرده بودند نشان داده، بیبرگه های بازجوشی را امضاء کرده بود. حال اوقاطاً نه فریاد بر می آورد که نه پیرامون مسائل تروتسکیست ها با بسنف بحثی داشته و نه هیچ گاه تروتسکیست بوده، و سخنان بسنف در برابر دادگاه سراپا کذب است و بس، هنگامی که ویشینیسکی بهت زده اقرار نامه هائی را که او در طول بازجوشی هائی اولیه امضاء کرده بود، به یادش آورد و تمام می آن اقرار بر را دروغ خواند، ویشینیسکی پرسید: "چرا در بازجوشی هائی مقدما تی حقیقت را نگفتید؟" کریستنسکی در جواب در ماند، و ویشینیسکی شتاب آلود، بازپرسی را با این عبارت بسنه پایان برد: "پاسخی نیست، ومن هم دیگر سئوالی ندارم". دوباره ویشینیسکی به بازپرسی از بسنف روی آورد. ظاهراً به این خاطر که فرصت کافی را برای بازجوشی که کنار کریستنسکی نشسته بود، فراهم آورد، تا او را آماده کرده، از پیامدهای چنین برخوردهائی، با خبرش کند. اما پس از بلختی وقتی که ویشینیسکی دوباره برای گرفتن تا شید رو بسنه کریستنسکی برگرداند، او با ردیگر شهادت های بسنف را تکذیب کرد و دوباره آن چه را که خود نیز در بازجوشی هائی مقدما تی ابراز کرده بود، نادرست خواند. او گفت که قاتر به بیسان حقیقت نبوده، چرا که می پنداشته پیش از تشکیل دادگاه مجازیه انکار آن چه که علیه او اقامه شده، نخواهد بود. و هنگامی که ویشینیسکی پرسید: "چرا جریان بازجوشی و شخص داستان را گمراه کردید؟"، کریستنسکی پاسخ گفت: "فکر می کردم اگر آن چه را امروزه می گویم، بگویم، یعنی اینکه تمامی این حکایات ربطی به واقعیت نداشتند، آنگاه شهادت من هرگز به گوش رهبران حزب و دولت نخواهد رسید". ویشینیسکی پس از یکی دو سئوال دیگر از بسنف، برای دو ساعت خواستار تنفس شد.

اظهارات جدید کریستنسکی را خیلی زود به گوش رهبران حزب و دولت رسید. نخست اینکه به فاصله کمی از متهمین،

(۷۶) یک بار دیگر در جریان محاکمه، کریستنسکی اظهار داشت که روابطش را با تروتسکی در نامه ای که به تاریخ نوامبر ۱۹۲۷ برای او فرستاده بود، کاملاً قطع کرده است. پیش از این نیز هر چند که با ابوزیسیون چپ احساس نزدیکی می کرد، اما بمنابا به سفیر شوروی در آلمان مستقیماً در مبارزات درون حزبی دخالتی نداشت. برای مطالعه روایت دیگری از محاکمه کریستنسکی به "کشتار عظیم"، نوشته روبیکا نکست لندن، ۱۹۷۱، صفحات ۵۲۱ - ۴۹۷ مراجعه

شود. (مترجم انگلیسی)

میکروفون مخفی ای که گذاشته شده بود که از طریق آن استالین می‌توانست از دفتر کارش در جریان دادگاه قرار گیرد. دیگر اینکه، در انتهای سالن، بالاتر از سطح زمین بالکنی قرار داشت که هرگاه کسی در آن می‌نشست، از حوزه دید دیگری که در سالن بودند، خارج می‌شد، و از پائین تنها سراسخا می‌ایستاده در آنجا قابل رویت بود. در طول محاکمه، گهگاه دودسگاری که از این بالکن بر می‌خاست، به چشم می‌آمد. پاره‌ای از زمان‌دهان دادگاه برای این باور بودند که استالین خود یکی دوساعتی برای دیدن دوستان و دشمنانش به آنجا می‌آمده است.

در طول زمان تنفس، تمامی "کارکنان" در اتاقی دیگر که ویژه‌ی سازماندهان بود، گرد آمدند. دادگاهی علنی، و در این مقیاس، خودنمایی بزرگ بود که گردانندگان و دستیاران بسیار داشت. از پیش اتاق‌هایی در ساختمان محل دادگاه برای این گردانندگان در نظر گرفته شده بود، این اتاق‌ها که در زیرزمین قرار داشتند، کاملاً مخفی بود و به شدت محافظت می‌شدند. ورودی این بخش را تنها خود افسران گردانندگان می‌دانستند و پس. مسئول کارکنان دادگاه یک چکیست سابق بود که زاکوفسکی (۷۷) نام داشت. او که کارش را در پلیس مخفی زیر نظر در ژینسکی (۷۸) و سپس منژینسکی (۷۹) آغاز کرده بود، نداشت تحت ریاست یا گودا خود را با لایبرکشد. با گودا نیز او را زیر نظر ریژف، که سخت به چنین "متخصصی" نیا زداشت، بکار داشت. روشن نیست که کارکنان به مسئله‌ی کریستنسکی چگونه پهلو گرفتند، به هر رو آن چه که معلوم است این که پس از تنفس، ویشینسکی به بازپرسی از روزنگولتز (۸۰) و گرنیکو^(۸۱) پرداخت. هر دو اینان پیش از بازداشت‌شان، میانسوی را در کمیته‌ریای خلق در مورمانسکی و چهارت خارجی به عهده داشتند. آنان شهادت‌های "فیبروز" را در اختیار دادگاه گذاشتند. از جمله، آنها ماتی علیسه کریستنسکی. اما او همچنان همه چیز را تکذیب می‌کرد و بر بی‌گناهی خویش پافشاری می‌کرد.

از این رو، نخستین روز دادگاه، برای گردانندگان ش. روزی پربار نبود. در دومین روز، دادستان بازپرسی اش را از دیگران آغاز کرد و نه کریستنسکی. اما وقتی که نوبت رودروشی متهمین رسید، این بار کریستنسکی به تمامی جنایاتی که متهم شده بود، اقرار کرد. "ا" و "ا" اعترافات دروغینی را هم که در بازجویی‌های مقدماتی کرده بی‌سود پذیرفت، اما این کریستنسکی دیگری بود. در دادگاه کسانی بودند که متهمین را خوب می‌شناختند، و کوچکترین شبهه‌ای در شناسائی متهمین از سوی اینان نمی‌رفت. از اینان کسی در گفتگوشی با من گفت: "در نخستین روز دادگاه، کریستنسکی واقعی در جایگاه قرار گرفته بود، در کنار بوخارین، گرنیکو، یا گودا و دیگری که از پیش خوب می‌شناختشان. اما روز دوم، هر چند مردی که در جایگاه متهمین نشسته بود، شباهت بسیاری با کریستنسکی داشت، اما تضمینی ندا رم که او هم همان

کریستنسکی واقعی بوده باشد. در طول محاکمات این تنها باری بود که در هویت واقعی متهمین به شک افتادم". بعید نمی‌آید که هنرپیشه‌ی بدلی را به جای کریستنسکی نشانده باشند. شاید هم چون نمايشنا مه‌های واقعی، برای این‌نمایش نیز، بدل‌هایی در نظر گرفته شده بود که هرگاه نیا زافتاد، نقش آن را بازی کنند، شاید هم در دم کسی را دست و پا کردند.

بوخارین در جایگاه

شهادت بوخارین نیز نه طبیعی بود و نه در خورتا مسل. می‌شدتفا سیری دوگانه از آنچه گفت، داشت. گفته‌هایش برای شهروندی معمولی، دلیلی بود در تائید دشمنی‌اش با استالین با مصالح شوروی. اما برای ناظری دقیق، در برگیرنده‌ی نمونه‌های بیشماری از اشارات و کنایات بود که روایت عنوان شده از سوی دادگاه و نیز با زوجی را به زیر سؤال می‌برد. ضمن اینکه از سوئی به پیوند خود با جریان فدا انقلابی "پیمان راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها" اقرار می‌کرد، از سوی دیگر مدعی بود که این جریان نه‌کاملاً آگاه به اهدافی بود که در برابر خود داشت و نه بواقع هرگز دست از پا خطا کرد. او بشدت هرگونه دخالت مستقیم در امر جاسوسی و یا مشارکت در قتل کیروف، کوئی‌بنشف (۸۲)، گورکی و منژینسکی را رد کرد. بوخارین این اتهام را نیز که به سال ۱۹۱۸ برای قتل لنین تلاش ورزیده، سخت مردود شمرد. او در پاسخی به ویشینسکی، بدون پرده گفت:

"اعتراف متهم چیزی را ثابت نمی‌کند. اعتراف متهم، جز یک اصل قرون وسطائی در امر قضائی نیست، و این در ربط با جریان محاکمه‌ای که می‌گوئیم که اساساً بر بنیاد اعترافات متهمین برپا شده است."

هر چند بوخارین در رودروشی‌ها، با روایت آمده از سوی دادستان، عموماً موافقت نشان می‌داد، اما تقریباً همیشه ملاحظات خود را هم باقی می‌گذاشت، ملاحظاتی که دادستان و دادگاه را گیج می‌کرد. یکبار، رئیس مستشاران نظامی، ولژخ، نتوانست خودداری کند و به بوخارین گفت: "شما همچنان از آسمان و ریسمان می‌بافید و چیزی در ربط با جنایات نمسی گوئید". باری دیگر در جریان پرسش و پاسخی، ویشینسکی دادستان، خشم‌آلوده به او گفت: "شما تاکتیک ویژه‌ای را بر گزیده‌اید و نمی‌خواهید حقیقت را بگوئید. پشت کوهی از الفاظ و ابهامات قانونی خود را پنهان کرده، پیاپی به سیاست، فلسفه، تئوری و از این دست مقولات گریز می‌زنید. یکبار برای همیشه این بازی را کنار بگذارید. شما متهم به جاسوسی اید و تمام شواهد بر روشنی حاکی از آن است که برای یک سرویس اطلاعاتی جاسوسی می‌کرده‌اید. پس کنید این حقه‌بازی را!" . در جریان محاکمه، نشریات شوروی نیز از دست‌یازی

۸۲) Kuibyshev

۷۷) Zakovsky ۷۸) Dzerzhinsky ۷۹) Menzhinsky

۸۰) Rozengoltz ۸۱) Grinko

بوخارین به تاختیکی ویژه نوشتند، و اینکه او با بخار دیرری اصطلاحات گویا علمی، در پی مخدوش کردن آنها مات، پوشاندن حقیقت و ایزگم کردن بوده است. "و در عباراتی جا موع، گناهاش را در تاملی زمینه‌ها می‌پذیرد، اما در ضمن هرگونه آنها مشخص را نیز رد می‌کند" (۸۴).

ویشینسکی، در جلسه صبح روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸، واپسین سخنانش را در ربط با پیگرد متهمین اقامه کرد. تقریباً یک سوم سخنانش پیرامون آنها مات بوخارین بود. او و بسرای بوخارین و کشیری دیگر از متهمین تقاضای مجازات مرگ کرد. جلسه بعد از ظهر و تاملی روز بعد به سخنان وکلای مدافع براد و کمدوف اختصاص داشت. سخنان اینان چیزی بیشتر از بیانییه دادستان در بر نداشت. در پایان کار نوبت به آخرین دفاعیات متهمین رسید، که خالی از طرفه هم نبود. مثلاً روزن گولتز، کمیسر پیشین خلق در امورت تجارت نخست به گناه خود در ربط با خرابکاری، جاسوسی، سرقت اموال دولتی برای کمک به فعالیت‌های تروتسکیستی و حتی مشارکت با توخاچفسکی (۸۴)، او برویچ (۸۵) و یاکیر (۸۶) در طرح‌براندازی مسلحانه‌ی دولت شوروی اعتراف کرد، اما بعد به گونه‌ای ناسانتظر پیرامون خدماتش در انقلاب اکتبر و جنگ داخلی، داد سخن داد، و اینکه او بوده که نخستین واحد نظامی را برای قیام مسلحانه برپا داشته و ما موریت‌های بسیار پیچیده‌ای را از سوی حزب در جریان سخت‌ترین روزهای جنگ داخلی به جان پذیرفته است.

ویشینسکی برای روزن گولتز تقاضای مجازات مرگ کرد. روزن گولتز نیز تخفیفی در مجازات خویش نخواست، چرا که خود را مستحق چنین مجازاتی می‌دانست. او گفت: "ما پذیرش چنین مجازاتی نافی آن نیست که من سرزمین محبوبم را با حسرت ترک نگویم. امروزه روزها هدیه‌شرفت عظیم و چشم‌گیر این سرزمین، شاهد بر خاستن نسل جدیدی هستیم که توسط حزب بلشویک آموزش دیده است. دست‌آوردهای ما را نمی‌توان در هیچ کجای دنیا، سراغ گرفت. هنگامی که نتایج به کف آمده‌ی ساختمان سوسیالیسم را می‌بینم، هنگامی که شاهد آنم که زندگیمان برای نخستین بار چنین جاری و چنین سرشار از شادی‌هاست، آنگاه حسرت‌مردم در ترک این سرزمین بیشتر و بیشتر می‌شود." بناگاه در پایان این سخنان به خواننده ترانه‌ای از داناتا یوسکی (۸۷) و لیدف - کوماچ (۸۸) پرداخت:

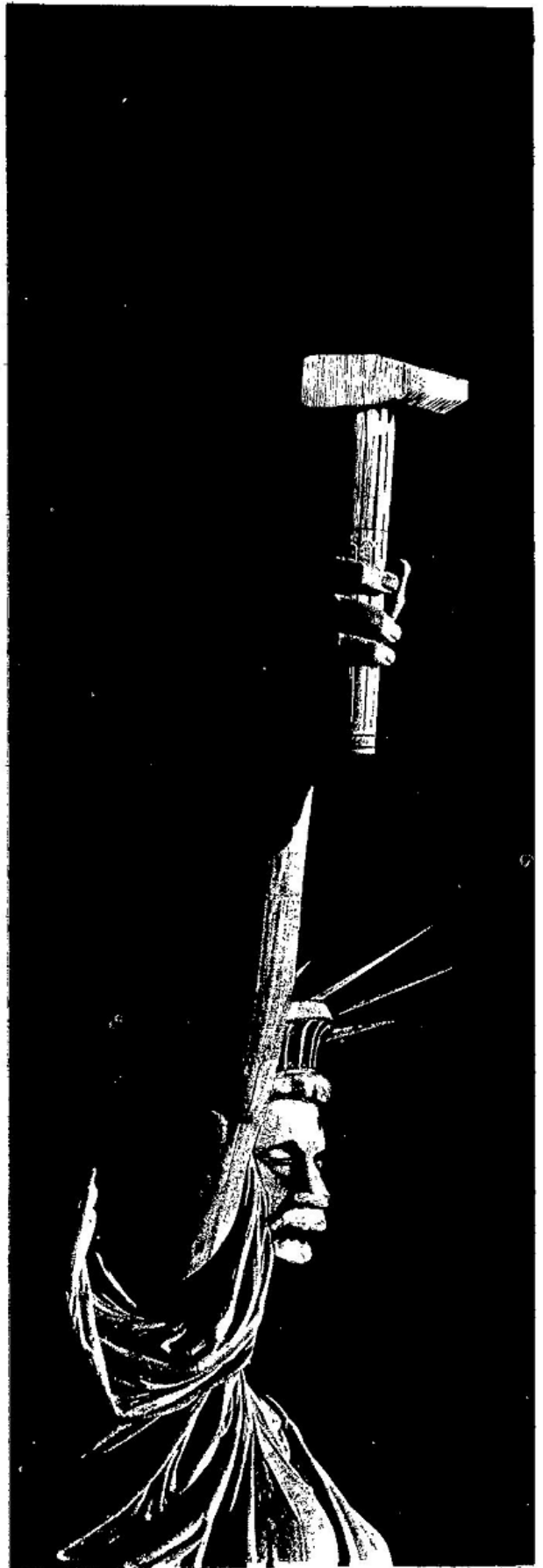
ای سرزمین پهناور ملت من
با مزارعت، جنگل‌هایت و رودهایت
سرزمینی دیگر نمی‌شناسم که بتوان در آن
چنین آزادانه نفس کشید.

کشیری از حاضرین، از جمله چکیست‌ها، برای لحظه‌ای جا خورده مستاصل ماندند. روزن گولتز ترانه‌اش را به پایان نبرد و در حالیکه با صدای بلند می‌گریست، در جای نشسته

(۸۳) ایزوستیا ۹ مارس ۱۹۳۸

۸۴) Tukhachovsky ۸۵) Ubovich ۸۶) Yakir

۸۷) Danayevsky ۸۸) Lebedev - Kumach



گفتار یا گودا کوتاه بود. او همچنان به تکذیب و ابستگی‌اش به "پیمان" و سازماندهی قتل کیرف پرداخته اما دیگر جنا یا تش را "پذیرفت". در پایان گفتارش، او به ناگاه به سوی میکروفن مخفی - که تنها او در بین متهمین از وجودش و مکانش با خبر بود - شتافت و با صدای لیس‌زبان چنین گفت: "رفیق استالین! رفقای چکا! بخشش‌تان را - اگر می‌توانید - نشان دهید."

حتی در او پسین سخنانش نیز بوخارین شگرد خویش را ادامه داد. او گفت که از رهبران "پیمان راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها" بوده، اما اضافه کرد که در مقام رهبری نه از عملکردهای این پیمان مشخصاً خبر داشته و نه می‌توانسته داشته باشد. و هرگونه اتهامی دال بر رهبری اعمال خرابکارانه، فزاهم آوردن امکان رخنه برای دشمن در جریان جنگ داخلی، و یا سازماندهی عملیات جاسوسی را بشدت تکذیب کرد. او تمایل به فروپاشی ا.ج.ش.س. از سوی خیابود را تلوپها مردود شمرد. بوخارین هرگونه مشارکت در قتل کیرف، گورکی، منژینسکی، کوشی بشف و ماکسیم پشکف (۸۹) را قاطعانه رد کرد. او "مسئولیت سیاسی و حقوقی" خویش را در جنایات "پیمان راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها" به‌گردن گرفت. جنایاتی که به بیان و سرنخش به دست تروتسکی بود. بوخارین تقاضای عفو نکرد.

در پایان روز ۱۲ مارس، دادگاه برای شوریه کار خود پایان داد. ساعتی طول کشید. در ساعت ۴ با مداروز ۱۳ مارس رسمیت جلسه دوباره اعلام شد. ناظرین خسته، محافظین و متهمین در جایگاه‌های خویش قرار گرفتند. خارج خانسهی اتحادیه‌های کارگری، مسکو خاموش بود. این روایت که هزاران مسکوی برای شنیدن احکام صادر شده در بیرون دادگاه جمع شده بودند، نادرست است. قرائت احکام صادره توسط رئیس دادگاه ۳۰ دقیقه‌ای به‌دراز کشید. در طول این مدت، متهمین برپا بودند. ۱۸ نفر از آنان از جمله بوخارین، ریکف، یاگودا، کریستنسکی، روزن گولتز، ایوانف (۹۰)، چرنف (۹۱)، گرنیکو، زلنسکی (۹۲)، بیکرامف و خودزایف، محکوم به "اشدمجازات یعنی تیرباران به همراه مصادری تمامی دارائی‌شان شدند". دکتر پلتنسکف (۹۳) به ۲۰ سال زندان محکوم شد، و راکوفسکی (۹۴) و بشنسکف به ترتیب به ۲۰ سال و ۱۵ سال زندان.

در شب ۱۵ مارس ۱۹۳۸، بوخارین را - که لنین بدرستی "محبوب حزب" نامیده بودش - به‌مراه دیگر رفقای شتیرباران کردند. این رویداد (۹۵) به ۴۰ سال پیش برمی‌گردد. جنایاتی از جمله جنایات مخوفی که استالین در برابر ملت شوروی، در برابر حزب و در برابر جنبش جهانی کمونیستی مرتکب شد. جنایاتی که هرگز، هرگز فراموش نخواهد شد.

تکمله

۴۰ سال از آن شی که بوخارین تیرباران شد، گذشته است. شمارش یک‌یک رخدادهایی که مستقیم و نامستقیم در ربط با "مسئله بوخارین" در طول این مدت روی داده، ناممکن می‌نماید. بلافاصله پس از پایان کار دادگاه، آنسا میخائیلونا دستگیر شد. او ۱۸ سال تمام در زندان، اردوگاه‌های کار اجباری و تبعیدگذراند. سرپرستی یوری، پسرشان را خواهر لارینا که در اوایل (۹۶) زندگی می‌کرد به‌گردن گرفت. برای ۲۰ سال آزگار او نه از هویت پدرش با خبر بود و نه مادرش. امروز لارینا و یوری در مسکو برمی‌گردند. اینسان سالهاست که تلاشی بنقدنا موفق را برای اعاده‌ی حیثیت رسمی بوخارین به‌کار گرفته‌اند. بواقع اکنون مدت زمان درازی است که ماهیت محاکمات سیاسی سال ۱۹۳۸، حتی در مطبوعات شوروی نیز بر ملا شده است. از متهمین: کریستنسکی، ایوانف، چرنف، گرنیکو، زلنسکی، بیکرامف، خودزایف و چند تنی دیگر، بطور کامل اعاده حیثیت شدند. در کنفرانس اتحادیه سراسری تاریخ نگاران شوروی که به سال ۱۹۶۴ برپا شد، منشی کمیته مرکزی پوسیلف (۹۷)، در پاسخ بنه پرسشی از پشت میز خطابه اعلام کرد که نه بوخارین جاسوس بود و نه ریکف، و نه هیچکدامشان مزدور. اما به‌خلاف هر گونه منطقی، تا امروز دولت و یا حزب، نه تنها این دو را اعاده حیثیت نکرده، بل حتی محکومیتی را که به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۳۸ بر می‌گردد نیز رسماً ملغی نداشتند. ویشینسکی، واپسین سخنانش را در دادگاه چنین به پایان برد:

" زمان خواهد گذشت، برگورخائین منفور علف‌های هرز و بوته‌های خار خواهد روئید و لعنت جاودانگی خلق صدیق شوروی از آن آنان خواهد بود. بر جاده‌ی پالوده از ناپاکی‌ها و ناخالصی‌های گذشته، خلق ما به رهبری آموزگار و رهبران استالین کبیرچسون گذشته، بجلوگام خواهد برداشت."

ویشینسکی در پاره‌ای از این پیش‌بینی‌ها اشتباه می‌کرد. برای ملت شوروی نه بوخارین و نه کثیری دیگر از محکومین آن زمان، فراموش شده نیستند. بوخارین نه به‌مثابه یکی از رهبران انقلاب اکتبر فراموش شده، و نه بعنوان رهبری از جنبش جهانی کمونیستی. کتابها و مقالات متعددی از او در اروپا و آمریکا به چاپ رسیده است. برای اکثریت کمونیست‌های اروپا بوخارین نیازی به اعاده‌ی حیثیت ندارد، اما

۹۶) Urals

۹۷) Poznyelov

۸۹) Maxim Peshkov ۹۰) Ivanov ۹۱) Chernov

۹۲) Zelensky ۹۳) Pletnev ۹۴) Rakovaly

(۹۵) تاریخ این نوشته، به ۱۹۷۸ برمی‌گردد. (مترجم فارسی)

مردم شوروی بواقع از بوخارین چیزی نمی‌دانند. بوخارینی که زمانی از محبوب‌ترین رهبران و نظریه پردازان بشمار می‌آمد. امکانی برای خواندن کتابها و مقالات او در شوروی نیست. حتی در دایره المعارف جدید و کاملاً شوروی نیز اسمی از بوخارین به میان نیامده است. از این رو، برخی از آن چه ویشینیسکی پیش‌بینی کرد، بنقد درست از آب درآمده است. امروزه، پس از گذشت بیش از ۲۰ سال از کنگره‌ی بیستم و ۱۷ سال از کنگره‌ی بیست و دوم حزب کمونیست شوروی، در حالی که تمامی جهانیان از جنایات فجیع استالین، که تیرباران بوخارین نمونه‌ای است از آن، با خبرند، در این جاحتی از مکانی که این نظریه پرداز بزرگ حزب را به خاک سپرده‌اند، بی‌خبریم. اما گورداستان ویشینیسکی این خبیث‌ترین چهره‌ی عصر استالینی را می‌شناسیم: در فاصله‌ی نسه چندان دور از بنای یادبود لنین، در پای دیوار کرملین، گویا بنای یادبودی نیز که برگوراوبرپاشده، خودنویسز شاهی است برایین مدعا که در کشور ما همه جا نیسان استالینیسیم را در گذشته به خاک نسپرده‌اند.

ترجمه: تورج اتابکی